

خدا علی بنمرد

۸۹۸/۱۶

کتابخانه  
مجلس شورای  
اسلامی

خطی

۱۷۴۴۸





۱۷۴۴۸  
 ۲۰۸۶۱۳



۱  
۲  
۳  
۴  
۵  
۶  
۷  
۸  
۹  
۱۰  
۱۱  
۱۲  
۱۳  
۱۴  
۱۵

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب رساله علیّه و تعلیمیه

مؤلف حضرت آیت الله العظمی بروجردی

مترجم

شماره قفسه ۱۷۴۴۸



جمهوری اسلامی ایران

مشاره ثبت کتاب

۲۰۸۶۱۳

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب رساله علیه و تعالیه

مؤلف حسنعلی نویدکاشانی

مترجم

شماره قفسه ۱۷۴۴۸



جمهوری اسلامی ایران

شماره ثبت کتاب

۲۰۸۶۱۲



۱۷۴۴۸  
۲۰۸۶۱۲







سپهسالار

بسم الله الرحمن الرحيم و بزرگوار  
الحمد لله رب العالمين و صلوات الله على محمد و آله اجمعين  
 و بعد چنين گويد اقل الناس علما و عملا و اكثرهم خطا  
و ذلك حسبنا على التوكل كافي كه اين مختصر است  
 در معاني احكام و مسائل شرعيه نظر بخوان  
جعي از بردران دينيه و ان مشتمل بر چند باب  
هر بابي مشتمل است بر چند مقصد و على الله العتق في  
باب و مقصد باب اول در طهارت است و در آن چند  
 مقصد است مقصد اول در بيان احكام ابعاء است  
 بدانكه اب يا مطلقا است يا مضاف و اب مطلق بخلفيت  
 طاهر و مطهر است ان حدث و جنت و هرگاه با نجاست  
 ملاقات نمايد پس اگر تغيير بدهد يكي از اوصاف  
 نلثه

مجلس سالار و صاحب  
 قلم

قل الذين كفروا استغلبون  
 و تخشرون الى جحيم و ينس الجهاد

ثلثه امد كه دنك و بو و طعم باشد بخس ميشود و الا اگر قليل باشد  
 و الا پاكست اعلاز اينكه اب جاري باشد يا آب  
 يا اب باران يا اب چاه و در اب جاري و چاه و  
 باران فرق نيست ميان اينكه بفتد كس يا بشنود  
 نه و مراد اب جاري آبست كه از زمين بچو  
 و بر روی زمين جاري شود و در حكم ان است  
 اينكه از زمين بچو شد و ايتاده باشد و مراد با  
 قليل باست كه ايتاده باشد و كتر از كر باشد  
 فكر بحسب وزن مراد و در بيت رطل عراق است  
 كه بوزن شاه كه عيار است از شانه ميباشي باشد  
 شست و چهار من لا بيبس متقال است و بيب  
 مباحث سه و جب طول و سه و جب عرض و سه



عجز است که جمیع بپست و هفت و جب میشود  
 و احوط نیا کردن نصف و جی است در هر یک از  
 طول و عرض و عمق که بنا بر این جمیع چهل و دو <sup>جب</sup>  
 و هفت ثمن و جب میشود بوجب متعارف و هرگاه  
 شک کند که آب بقدر کس است یا نه محکوم بکربیت  
 مگر در صورتی که کمتر از کس بودن معلوم شده  
 باشد و الا ن شک کند که بقدر کس شک یا نه که  
 محکوم است در این صورت بعلوم کربیت تا شخص  
 رسیدن بقدر کس آب مضاف طاهر است اگر آن  
 چیزی که آب مضاف آن را گرفته میشود طاهر <sup>شد</sup>  
 و مطهر انداخت و خبت نمیشد و نجس میشود  
 و کثیرا و علائق نجاست و نجاست آن اسفل با  
 سرایت

سرایت نمیکند چه در آب مطلق و چه در آب مضاف  
 و آب مستعمل در رفع حدث اصغر و اکبر طاهر و مطهر است  
 از حدث و خبت و آب مستعمل در رفع حدث نجس است  
 علی الاحوط مگر آب استخاکه آن نیز طاهر و مطهر است آن  
 حجت نه از حدث علی الاحوط و آب سوزن تابع حیوان  
 است که با او ملاقات کرده در طهارت و نجاست  
 پس سوز حیوان طاهر العین طاهر و مطهر است  
 و سوز حیوان نجس العین است و آب نجس طاهر میشود  
 بملاقات کرب یا بادی یا باران یا آب چاه بعد از نزول  
 لغیر آن متغیر باشد با صدق و بعد از عریقه و احوط  
 اعتبار از متزاج است و آب مضاف نجس پاک میشود  
 بمقتل شدن در آبی که بملاقات نجس نمیشود

بنجی که آب طاهر بجمیع اجزای نجس برسد و در چاه  
 بنا بر قول نجاست آن به ملاقات طاهر میشود یا  
 مورد دیگر و لکن چونه آن قول ضعیف است لهذا  
 متعرض آنها نشدیم و هرگاه آب طاهر متبند شود  
 با آب نجس اجتناب از هر دو لازم است و هرگاه شک  
 کند در نجس شدن آب محکوم بطهارت است همچنان  
 که هرگاه شک در طهارت نماید بعد از علم بنجاست  
 محکوم بنجاست است و هرگاه شک کند که مطلقا  
 یا مضاف طاهر است لکن مطهر نیست **مقصد دیگر**  
 در وضو است و بدان چند مطلب است **مطلب اول**  
 در چیزهاییست که وضو از جمیع آنها واجب است  
 واجب است وضو از برای نماز واجب و طواف و <sup>جب</sup>  
 و شرط است

و شرط است در اعضا نیز و هم چنین شرط است  
 در نماز متحب و در طواف متحب شرط نیست و هم چنین  
 واجب است از برای مسکنات قلعه اگر مسافر <sup>جب</sup>  
 شود بنزد و شبانه آن و هر چه واجب میشود  
 بنزد و شبانه آن و در غیر این مواضع واجب نیست  
 بلکه محتاج است در مواضع بسیار که انفار در کتاب  
 کشف الاسرار و در کتاب فرائض العالم متعرض  
 شدیم و عجایب است با وضوی متحب داخل دنیا  
 واجب شدن **مطلب دیگر** در بیان چیزهاییست که  
 باعث و مبطل وضو است و آن بیرون آمدن بول  
 و غایط و باد است از موضع معتاد یا غیر معتاد و  
 هرگاه بمخلت الهی باشد یا آنکه موضع معتاد نباشد



شود و موضعی دیگر منفع شود بلکه هرگاه متوقفا  
 نیز منسد نشود علی الاحوط و هم چنین است خواب  
 هرگاه غالب شود بر چشم و مگویش بلکه هر چیزی که  
 مزید عقل شود و رطوبت مشبه که قبل از استرا  
 باشد بنا بر احوط و استحضار فلیله و هم چنین است  
 کتیره و بعضی و تقاس و مس میت بنا بر احوط و جناب  
 سطل است اما باعث نیست و در جای که وضو  
 و غسل ثابت است بخیر است در تعلیم ضایع وضو  
 اگر چه تعلیم احوط است و مدا و در حصول توافق  
 مذکور بر علم است و ظن کفایت نمیکند اگر چه ظن  
 قویست بعلم باشد لکن احوط است **مطلب** در آداب  
 بیتا بخلا رفتن است و اجابت در حال تحلی بلکه  
 در جمیع

در جمیع احوال سرعورت از ناظر محترم و عورت در  
 قبل و در پشت و پنهان است و در زن جمیع بدن  
 مگر آنقدر که مستثنی شده است و حرام است در حال  
 تحلی استقبال قبله و استدبار آن هیچ بدن  
 بر مشهور و احوط الحاق حال استیحا است  
 محال تحلی و معین است شستن مخرج بول بآب  
 یک دفعه کفایت میکند و در مرتبه احوط است  
 و سه دفعه افضل است و هرگاه در مخرج بول  
 چیزی باشد که مانع باشد از رسیدن آب بشیره  
 مثل و ذی واجب است از الدان و هم چنین معین  
 آب در شستن مخرج هرگاه اعتی کرده باشد بجای  
 که معتاد نباشد رسیدن غایب بآب بخوبی که استیحا

صدق نکند و هم چنین است هرگاه خایج شود  
 با غایب نجاستی و در غیر این دو صورت خیرات  
 مایه آب و سنک و سایر چیزهایی که مزید نجاست  
 باشند و احوط اعتبار سه سنک است و در کفایت  
 یک سنک سه گشته خالعات و احوط علم کفایت  
 است و حرام است استیحا با مال غیر بدون اذن مالک  
 و چیزی که متصرف شود با و دست یا محل و چیزی  
 که واجبات احرام او در شریعت و هم چنین حرام  
 استیحا بیک مستعمل بخیر و یا سخوان و سرکین و طعونا  
 و چیزهای خردینه بنا بر احوط **مطلب** چهارم در احکام  
 وضو است واجبات در وضو چند چیز اول نیت است  
 و کفایت می کند قصد وضو و تبرک الی الله و قصد وضو  
 و نیت

و نیت و دفع حدث و استباحه لایم نیت اگر چه  
 احوط است و قصد بیا بطل است اگر چه بعینه  
 قصد قربت باشد و بجز شستن رواست آنست  
 موی سر را خردن بجز طول و بجز عرض آنچه  
 احاطه نماید با و انگشت ابهام و وسطی و زائده بر این  
 واجب نیست و واجبات در آن ابتدا با علی بلکه  
 با سئل بنا بر احوط سیم شستن دستها است از رفتن  
 اخر سر انگشتان و واجبات در آن نیز ابتدا با علی  
 بلکه آنها با سئل علی الاحوط و مرفق مفصل استیحا  
 باز و و در آن چهارم مسح سر است و مسح روی  
 کفایت می کند و احوط بلکه افضل مقدار سه انگشت  
 است پنجم مسح رعیله است و مسح روی و عضا کفایت



می کند و طهارت را از سرانگشتان تا بندگی که در ظاهر  
قد می رسد است که تقیر از آن بکعب می شود و واجب  
در سجده سر و جلین که بقیه رطوبت باطن دست  
باشد مگر در دست رطوبت باقی نماند از آن مواضع  
و وضو اخذ نماید و در سجده سر و جلین ابتدا با علی <sup>رضی</sup>  
بیت ششم ترتیب است باین نحو که اول شستن رو  
بغل از آن شستن دست راست و بعد از آن شستن دست  
چپ و بعد از آن سر و بعد از آن سر پاها را با عمل  
افرد و احوط آن است که پای راست را مقدم بر پای  
چپ بداند و بعد از آن کف دست و آن اینست که شستن بعضی  
لاحق نماید قبل از نجاف تمام سابق هفتم طهارت  
اب وضو است <sup>بعضی</sup> و وضو اب وضو است و وضو است و وضو

طهارت

طهارت محل وضو است یا نه وضو طهارت بودن  
محل وضو است بنا بر احوط و از وضو طهارت بودن  
ضرر نیست بنا بر احوط پس وضو طهارت بودن  
محل ریختن اب وضو است بنا بر احوط چهار <sup>دهم</sup>  
مبایضات افعال وضو است پس اشنا بترغیر  
مع الا مکان جایز نیست و هرگاه ممکن شد بکوبی  
از برای او بجل بیاورد افعال وضو صحیح است  
و هرگاه در محل وضو چیزی باشد و شستن یا صحیح  
کردن آن ممکن نباشد بکندن چیزی یا غیر آن صحیح  
بر آن چیزی نماید و اگر محل چیزی کشوده باشد احوط  
آن است که کهنه یا کی بر آن گذارده و صحیح بر آن ناید  
و هرگاه متعذر شود از صحیح بر چیزی افکند <sup>بعضی</sup>

یا صحیح موضع صحیح و هرگاه نیز متعذر شود واجب  
بیتیم و همچنین و احوط است تبیم هرگاه عضو <sup>بعضی</sup>  
باشد مثل چشم درد و هرگاه ناحیه شش سالی البعل  
داشته باشد احوط آن است که آن برای هر نمازی  
یک وضو بگیرد اگر چه اقری جواز افکند بیک وضو است  
و هرگاه ببطون در آشیای نماز حدث از او <sup>بعضی</sup>  
شود وضو بگیرد و نماز تمام کند و احوط آن است  
که بعد از تمام از سر ببرد نماز را و هرگاه یقین باشد  
داشته باشد و شک در وضو لازم است که وضو  
بگیرد و اگر یقین بر وضو داشته باشد و شک در حدث  
بر او چیزی نیست و بان وضو می تواند که نماز کند  
و اگر یقین بر حدث داشته باشد و نداند که کدام <sup>بعضی</sup>  
لازم است

لازم است که وضو بگیرد و اگر شک در افعال وضو  
نماید یا بدان عضو مشکوک بیند را بجل آورد و بخی  
که ترتیب و موالات بجل بیاید و هرگاه شک بعد از  
فراغ از وضو نماید شک را اعتبار ندارد و وضو <sup>بعضی</sup>  
هرگاه کثیر الشک باشد **مقتل** **سیر** در احکام غسل  
است بدانکه غسل واجب **مقتل** **سیر** **مقتل** **سیر** **مقتل** **سیر**  
اول غسل جنابت دوم غسل حیض سیم غسل استحاضه  
چهارم غسل نفاس پنجم غسل منی ششم غسل میت  
هفتم در آنجا در چند مطلب است **مطلب اول**  
در غسل جنابت است بدانکه جنابت حاصل می شود  
بدو چیز اول بدخول حشفه در قبل یا در بر آن زن یا  
در بلکه سایر حیوانات علی الاحوط اگر چه انتقال <sup>بعضی</sup>

مقتل



دویم انتقال منی بهر نحو که باشد و غسل جنابت بلکه  
هر غسل بد و قسم است اول ترقیبی است باین نحو که  
اول سر را بشوید بعد طرف راست را بعد طرف چپ را  
و احوط این است که گردن را با سر بشوید و بعد با طرف  
چپ را بشوید و عورت را با طرفین بشوید یا آنکه نصف  
با طرف راست و نصف آنرا با طرف چپ بشوید و لازم است  
تحکیل یعنی بوصول آب بهیچ بشره و احتمال کفایت نمیکند  
دویم غسل تناسی است با آنچه که یکدفعه عرفیه  
به نیت غسل بزرگ بود و نیت تدبیری یا  
در غسل تناسی ضرورت نیست اگر چه اقلی جواز هر دو  
و احوط جمع مابین آنهاست و در غسل بزرگ و نیت  
از آب لازم نیست لکن احوط است و در غسل تدبیری

حوالات

حوالات ضرورت نیست پس چنان است که عضو بر  
دو سجده بشوید و عضو دیگر را ظنی و عضو دیگر را  
عصر و در غسل شرابی چند هست که در وضوء  
مذکور شد و حرام است بر جنب قرائت سوره ها  
بجمله دار و لب و دماغ و گذاشتن در محلول  
و مسجد مدینه و مسکنات قرآن یا چیزی که احرام  
یا انبیا با ائمه در او باشد علی الاحوط **مطلب نهم**  
در غسل حیض است بدانکه خون حیض غایب است  
سیاه و کرم قارنه با قوام که بقوت بیرون می آید و  
بوی بدی دارد و هر چونی که دختر پیش از نه  
سالگی به بیند خون حیض نیست و هم چنین **هرگاه**  
بعد از سن پاش به بیند خون حیض نیست و علی

و در قریبه احوط پنجاد سال هلاکی است و در قریبه  
شفت سال هلاکی است و نفل حیض سه روز است  
و اکثر آن ده روز است و نفل پاکی مابین دو حیض  
بیزده روز است و هر چونی که از زن بیرون آید  
و ممکن باشد که حیض باشد آن حیض است پس بخورد  
دیده خون ترا عبادت می کند چله ذات العاده  
باشد یا نه و چه بصفت حیض باشد یا نه بنابر مشهور  
و احتیاطا همه ممکن حیض است و هر چونی که برده  
با کثر از نوره منقطع شود جمیع حیض است و اگر  
کمتر از نوره منقطع شود استرنا باید باین نحو که  
پنبه را بخود برداشته بیرون آورد هرگاه هلاک  
نحوه نباشد پاک شده است و اگر ملوث باشد **حیض**

و استظهار

و استظهار و احتیاط بنماید بترک عبادت تا نفل  
خون پاکد شدن ده روز اگر چه ذات العاده  
باشد و اگر خون از نده بخورد پس اگر ذات  
العاده است عاده تا حیض حساب کند و باقی  
استحاضه و اگر مبتدئه یا مضطرب است بدان  
نفسی است و چون اغلب زحمات ذات العاده می  
معرض احکام مبتدئه و مضطرب به تنظیر و در ذات  
بیتر مایل چند هست که ذکر آنها مناسب این مختصر  
نیست و آنها را در کشف الاسرار مستعرض شده ایم  
حرام است بر عاقلین آنچه بر جنب حرام است و آن  
مذکور شد و هم چنین حرام است و طبی حایض  
و از برای آن که ناره معینه و در شده است



مطلب

و در وجوب و استحباب آن خلل است و قول مجرب  
 احوط است اگر چه اوقی عدم وجوب **مطلب سیم**  
 در استحاضه است و آن بر سه قسم است <sup>سطه</sup> قلیله و متوسطه  
 و کثیره قلیله آنست که چون موافق متعارف مابین  
 زنان پندیده را بخود بر داشته خون که در محل <sup>است</sup>  
 ظاهر پندیده را ملوث نماید و وقتی پندیده را فراموش کرد  
 که بطرف دیگر پندیده برسد لکن از پندیده بخارج  
 سرایت نکند و بگفته برسد و کثرت آن است که  
 از پندیده بگفته سرایت نماید اما استحاضه قلیله  
 پس آن باعث غسل عینیه بلکه باعث وضو میشود  
 از برای هر غازی و اما استحاضه متوسطه پس  
 در آن غسل لازم است از برای نماز <sup>صح</sup> و وضو

ظاهر پندیده برسد  
 و متوسطه آنست که وقتی پندیده  
 به آن فراموشی را بداند و بطرف

از برای

از برای سایر غایبها و استحاضه کثیره دندان <sup>غسل</sup>  
 لازم است از برای <sup>صح</sup> و بعد غسل از برای نماز طهر  
 عصر و یک غسل از برای نماز مغرب و عشا و احوط  
 وضو است از برای هر غازی در کثرت و از برای  
 نماز <sup>صح</sup> در متوسطه **مطلب چهارم** در نقاس است  
 بدانکه خون نقاس خون است که با ولدی آید بعد  
 از آن عیفا صلبه یا با فاصله هرگاه اکثر نقاس مینا  
 پس فاصله نشود و آنرا نقاس را حلی نیست و  
 میتواند شد که یک لحظه باشد پس بعد از آن باید  
 غسل مؤده نماز کند و در اکثر نقاس خلل فاسد  
 مشهور است که اکثر آن مانند اکثر حیض <sup>است</sup> ده روز است  
 و نباید بر آن استحاضه است و هرگاه در اول ولادت

مطلب

مطلب

خون دید و یک زنید همان را نقاس محسوب می دانند  
 و هم چنین هرگاه در دفعه دوم دید همان را نقاس  
 قرار می دهد و اگر اول دید و دوم نیز دید معروف  
 مابین اصحاب آنست که مجموع نقاس است و آنچه  
 بر جایز حرام است بودن صاحب نقاس نیز حرام <sup>است</sup>  
**مطلب پنجم** در غسل من میت است بدانکه هرگاه  
 من میت را بعد از مردن و بعد از سر شدن  
 تمام بدن و قبل از غسل دادن و حیثیت که غلظت  
 و لازم نیست غسل من میتی که بعد از موت غسل  
 میشود مثل شهید و هرگاه با رطوبت ملاقات نماید  
 علان بر غسل شستن موضع ملاقات بین لازم است  
 علی الاحوط و هرگاه من غرضی را که حیض <sup>جلول</sup> و

کرده

نگرد که باشد مثل موفای خون غسل لازم نیست و هرگاه  
 قطعاً از بدن انسان بیرون شده باشد و مسر آن  
 نماید پس اگر مشتمل بر استحوان باشد لازم است <sup>غسل را و</sup> و الا  
 و غسل نیست چون متعلق با موات است او را متعین  
 نشدیم و هرگاه بدن مذمه مکلف غسلهای بسیار بکشد  
 مثل جنابت و حیض و من میت می تواند که همه را  
 بیک غسل بجا آورد و احوط این است که نیت همه را  
 بکشد اگر خواهد که چیزی از همه باشد و غیر از این  
 شش غسل بیک غسل لازم نیست بل صحابت در مواضع  
 بسیار و انفراد کشف الاسرار متعرض شده ایم و غلظت  
 کرده اند که بخیل مستحب میتوان داخل در نماز و آ  
 شد یا نه احتیاط علم جواز است **مطلب چهارم**

مقدم



در احکام یتیم است بدانکه یتیم واجب میشود بعد از  
از استعجال با این معینکه آب موجود نباشد یا  
موجود باشد لکن از استعجال بخوف ضرر داشته  
باشد بر مال یا جان خود یا جان صاحب نفی حق  
یا خوف فتنه صلوة داشته باشد و کیفیت یتیم  
با این خواست که اول دستها را با هم بر زمین زند  
دستها را از سجده پیشانی و چین و برود نماید علی<sup>حط</sup>  
بیاطه کف دستها و بعد از آن سجده ظاهر دست راست  
را نماید از بند دست تا سر انگشتان بیاطه دست  
و بعد سجده ظاهر دست چپ را نماید از بند دست تا سر  
انگشتان بیاطه دست راست و واجب است در یتیم  
مقدور تربیت و مقدر بدلیت از وضو یا غسل<sup>است</sup> نم  
کند

لکن احوط و ظاهر اکفای یک وضو است از برای  
بدان وضو یا غسل لکن احوط و وضو است  
خصوصا در بدل ان غسل با این نحو که یک مرتبه<sup>ست</sup> د  
بر زمین زند و با این سجده پیشانی و چین نماید  
و یک مرتبه دستها را بر زمین زند و با این<sup>ست</sup> سجده  
دستها را نماید و احوط از این جمع با این یتیم یک  
ضربت و دو ضربت است و هم چنین واجب است  
در یتیم مرتبه بخت بخوی که در کشد و معلات<sup>بعض</sup>  
بی در پی اعضا را سجده نماید عرفا و واجب است یتیم  
که اعضا را از بالا بپایین سجده نماید و ایضا لکن<sup>است</sup>  
که آن چیزی که یتیم با و مسکنط باشد واجب  
المصرف باشد با این نحو معنی که بعضی بنا شده<sup>است</sup>

بین که مواضع سجده ظاهر باشد و خود مباشر یتیم  
شود یا امکان و هرگاه خود عاجز باشد باید که  
عجز خود مباشر شود و در ایضا و خود مباشر  
بیت شود و احوط اعتبار علوق است در یتیم یا منجی  
که فلیلی ان خاک در دست باقی مانده باشد که با و  
سجده پیشانی نماید و جایز نیست یتیم با وجود حایل  
پن ماسج و موج یا ما بین دست و خاک و احوط  
اعتبار استیعا<sup>است</sup>بت در ماسج اگر چه اظهر عدم وجوب<sup>است</sup>  
و در جواز یتیم در سعه وقت خلوات است<sup>است</sup> قوتی  
مطلقا اگر چه عذر مرجو الزوال باشد و احوط تا<sup>است</sup>  
تا صیق وقت مطلق اگر چه عذر مرجو الزوال نباشد  
و جایز است که یک یتیم مخازنهای بسیار را بکند  
و جایز است

و جایز است از برای نماز قضای یتیم کردن هر وقت  
که خواهد و هم چنین از برای نافله مندله و  
مرتبه هر وقت که خواهد که نافله کند جایز است  
که یتیم نماید و هم چنین از برای سایر نمازهای  
واجبی و شکی و جایز است یتیم از برای هر چیزی که  
وضو یا غسل از برای او واجب است و هرگاه بعد از یتیم  
و قبل از دخول در صلوة تمکک از وضو یا غسل  
شود یتیم باطل است و هرگاه بعد متعذر شد<sup>است</sup> لکن  
اعاده یتیم و هرگاه بعد از منع نماز تمکک شود اعاده  
نماز لکن بیت و هم چنین هرگاه بعد از دخول در  
باشد علی الا قوی و احوط اقام و اعاده<sup>است</sup> هرگاه  
جب یتیم کرد بعد حادث شد بحدیث اصغر یا اکبر



کنایت می کند اما یک تیمم بدل از غسل علی الاقری  
و جایز است تیمم بخالد خالص بلا اشکال و هم چینه  
هرگاه خالص ممکن نشود تیمم به هرگاه  
جایز است و هرگاه میان و سنگ هر دو جمع شوند  
احوط جمع است و هرگاه هیچکدام از آنها ممکن نشود  
بکل جایز است اگر ممکن نشود حتماً بیدار آن و تیمم بکل  
مثل تیمم بجاکت و هرگاه سنگ فکل هر دو جمع شوند  
احوط جمع است و ظاهر این است که تیمم بیدار و سنگ  
دین نیز جایز باشد بلکه در رفیت جواز تیمم  
بقال و بعضی نوده و یک و جز در نوره و یک و آن  
هرگاه چیزهای دیگر از خاک که در کف می کشند ممکن شود  
احوط جمع است و جایز است تیمم بجاکت نیز ما دامیکه

علم

علم بجااست آن نداشته باشد و هم چینه جایز است  
تیمم بجاکت که بان تیمم کرده باشند و جایز  
نیت تیمم مجاز و مثل ادوایشان و چیزها  
که از زمین بر آنها صدق نکند و نه بجزی که  
مغسوب یا نجس باشد و هم چینه جایز است  
تیمم بجاکت از زمین و احوط ترك نمودن  
تیمم بجاکت از زمین است و مکروه است تیمم  
چیزی که شده واد و هرگاه چیزهای که ذکر  
مکن نشود ساقتا میشود تیمم به نماز هر چند  
مکن شود بخی که نتوان با و وضو گرفت یا غسل  
کرد **مقتضی ششم** در بیان نجاسات و احکام  
انهاست بدانکه نجاسات چند چیرت اول و

مقتضی

بدل و فایده است آن حیوان که ماکول اللحم باشد  
و صاحب نفس جمده باشد و در فضیله طهور  
غیر ماکول اللحم اشکال است احوط اجتناب است  
سپیم می است آن حیوانیکه صاحب نفس سائله باشد  
اگر چه ماکول اللحم باشد چه آدم سینه حیوانی  
که صاحب نفس سائله باشد چه انسان باشد  
یا غیر انسان لکن در انسان بعد از سرد شدن  
انگل دادن بلکه پیش از سرد شدن و بعد از مرگ  
علی الاحوط اجزاء میتة بین نجس است هرگاه آن  
باشد که حیوة در او حلول کرده باشد و احوط اجتناب  
از اجزای صغاری که از انسان جدا میشود مثل اظفر  
کاه از لب مفصل میشود بچشم خون است آن حیوانی  
که نفس

که نفس سائله داشته باشد چه ماکول اللحم باشد یا  
ماکول اللحم مکر حیوانیکه در ذبیحه باقی می ماند بعد از  
پیر و آمدن قد متعارف که آن ظاهر است  
لان نیت اجتناب از حیوانیکه مشبه بشود بخون  
نجس معلوم نباشد که طاهرات یا نجس ششم و هفتم  
سک و حوا است صراحت و اجزای لغایب نجس  
اگر چه چیزی باشد که حیوة در او حلول نکرده باشد  
هشتم هر چه است که سکر یا بیهوشی یا صالیه باشد  
شراب و غیر آن هفتم دفع است و آن آنجور بیل می  
و معتبر بدان صدق اسم است در عرف و در نجاسات  
عصر غیر خلافت و احوط نجاسات دهم کافرا  
چهار صالیه باشد چه مرند و فکری یا ملی باشد چه کنایه



باشد و چه غیر کنایه و طریق در شناختن کاف  
 اینست که اگر در بعضی اینست خلافت عالمی اقرا  
 بر سالت حساب بغير خدا نداشته باشد یا آنکه  
 منکر ضروری از ضروریات دین باشد و اجزاء  
 کافر نیز نجاست اگر چه حیوة در او حلول کرده  
 باشد و اقرار نجاست او را کفارات و اظهر  
 طهارت محالین است و عدد ناست یازدهم  
 در دوازدهم عرفی از احرام صرف شریعت است  
 و احوط الحاق هر حیوان جلائی است و بعضی خلق نموده  
 مستحار و آن احوط است اگر چه اظهر طهارت است  
 و غیر از آنچه ذکر شد نجاست مکرر آنکه ملاقات  
 با یکی از نجاست مذکور نماید با رطوبت مؤثر و لازم  
 نیست

نیست اجتناب از نجاسات بنفسها بلکه محبت است  
 و واجبات از آله نجاست از رخت و بدن و آن  
 چهره نماز و طواف و ایمنی و شرط است و راهها بلکه  
 شرط است در هر نمازی اگر چه مندوب باشد و هم  
 چنین شرط است در تشهد منی و سجده منیه و در  
 سجده سهو احوط اشراطات و همچنین واجب است  
 از آله نجاست از مسجد هرگاه مقدس باشد و در  
 غیر مقدس احوط از آله است و ملحق میشود بمسجد  
 در آنچه قرائت و ضاع مقدس بلکه هر چیزی که  
 احترام آن در شرع واجب باشد و همچنین واجبات  
 از آله نجاست از آوان و طر و وف و فروش و غیر آنها  
 از جهة استعمال آنها در چیزی که معلوم است اشراط

استعمالان بطهارت و در چند موضع از آله نجاست  
 لازم نیست بلکه معفو است از حزن و قوع و جوع  
 اگر چه بسیار باشد ما را می که حزن بالمره منقطع  
 نشود و این حزن معفو است از کسی که صلیت و جوع  
 و جوع باشد و از غیران معفو نیست و غیر نجاست  
 که کمتر از دهم باشد در رخت یا بدن و این  
 در غیر حزن حیض و نفاس و احتیاض است  
 در غیر حزن نجس العین و غیره اگر اول الحائض است و بیا  
 که در آنها حزن کمتر از دهم معفو نیست و در  
 مقدار در هم خلافت است بعضی تحدید کرده اند  
 او را بکودی کف دست و بقدر تمام علیا و  
 بقدر سبابه و احتیاط مقدار بر افلات سیم  
 چیزی

چیزی که غایب بر آن تمام نشود چه لباس بلند  
 یا غیر لباس که هرگاه نجس باشد نماز در آن جایز  
 است و هرگاه جامه بچوب یا قبا ته کرده گچین  
 شود و نماز در آن تمام شود جایز نیست نماز  
 در آن چه تمام لباس زن تن تبت کنند طفل است  
 که هرگاه نجس شود و یک جامه داشته باشد کفایت  
 می کند او را شستن روزی یک دفعه و بجز آن  
 که در اخر روز باشد و در نا بقی معفو است و اما  
 در شستن بول از رخت و بدن و در رخت هرگاه  
 شسته شود با آب ثقیل و در آب جاری یک دفعه  
 کفایت می کند و در آب که احوط دو دفعه است  
 اگر چه اظهر کفایت یک دفعه است و در بول و رخت



کفایت می کند بخت آب بخوری که مستقیم بخشی  
 و در سایر نجاسات یک دفعه شستن کفایت می  
 کند اگر چه آب قلیل باشد و آب در غیر ظرف  
 اما در ظرف پس واجب است در شستن آنها  
 سه دفعه آب مکرر و لایع کلب که در آن باید  
 بگرفته اول نجاسات شسته شود و دو دفعه دیگر  
 باب و مکرر و لایع حوله و موت یک نوع آن  
 موثر است که او را جزو مباحاتند که در آنها واجب  
 که هفت دفعه شسته شود و احوط هفتم منقعات  
 در آب میان آب قلیل و جاری و گرد و اجسبات  
 در نظایر نجاسات از آله عین نجاست نه رنگ و نه  
 بو و معروف مایه اصحاب اعتبار فرودن است

در چیزی که آب

در چیزی که آب دعا و نفوذ میکند و آن احوط است  
 هم چنانکه احوط اعتبار و ورود مطهرات بر نجس  
 هرگاه باب قلیل شسته شود و هرگاه موضع نجس  
 شود موضع طاهر واجب است که جمع هر دو موضع  
 شسته شود و هم چنین هرگاه لباس طاهر مشتمل  
 شود بلباس نجس و هرگاه نظایر ممکن نشود لباس  
 دیگر بپوشد نشود با هر دو نماز کند و هرگاه یک لباس  
 نجس باشد باشد و نظایر ممکن نشود و لباس دیگر  
 ممکن نشود هر سه نماز کند و اگر خوف ضرر باشد  
 از سرها مثلاً بالباس نجس نماز کند و قضاء و اعاده  
 بر او لازم نیست و هرگاه با نجاست رخت یا بدن نماز  
 کند عالمی عامداً لازم است بر او قضا و اعاده و

چنین هرگاه عالمی نجاست بود و نمازش کند و با  
 و با او نماز کند بنا بر مشهور مایه اصحاب و هرگاه  
 جاهل نجاست بود و بعد از نماز عالمی گردید  
 قضا و اعاده بر او لازم نیست و هرگاه در آستانه  
 نماز مطلع بر نجاست شود یا بدن کسید پس هرگاه  
 نجاست بر میداند قبل از نماز و در آستانه نماز  
 مذکورند نماز را اعاده نکند و هم چنین اگر در آستانه  
 در آستانه نماز علم بر این پیدا کند که نجاست قبل  
 از نماز بوده و اما هرگاه احتمال برود که نجاست  
 در آستانه نماز عارض شده باشد پس هرگاه ممکن است  
 نظایر یا تبدل بدون فعل منافی نظایر یا تبدل کند  
 و نماز را تمام کند و هرگاه این ممکن نیست نماز را

اعاده

اعاده مقتضی ششم در بیان مطهرات است و آن چند  
 چیز است اول آب است و آن مطهر هر چیزیست که قابل تطهیر  
 باشد بخوری که مذکور شد و قیما ثاب است و آن طاهر  
 میکند حیر و بوریا را از منقول و هر چه منقول را  
 مثل زمین و چیزهاییکه از زمین بیرونید مادی  
 که در محل خد باقی باشد و هم چنین است حکم دیوار  
 و سقف و در و پنجره و اسی و سطوح و سنگ  
 و خاک و ریک و میوه مادامیکه در درخت است  
 اگر چه زمین چیدن او شده باشد و شرط است در  
 تطهیر تر افتاب که بخاک اندازد و افتاب بعد از غل  
 عین نجاست با افتاب یا عیزان پس هرگاه افتاب بر او  
 بتابد و نجس نکند او را پاک میشود و هم چنین هرگاه



بجنگد بواسطه تا بیدن اقباب و بار تند علی الاحوط  
و بار دلیلی که منفک نیست اقباب از اقباب غالباً مضر  
نبت و هرگاه ظاهر و باطن نفس شود و اقباب بر ظاهر  
تباد و ظاهر و باطن هر دو را بجنگاند هر دو پاک می  
شود سیم زمین است و آن پاک میکند ته قدم و ته  
نعلین و هرگاه نفس شود بیه دقت و مایلند بزه  
بجوشی که عین نجاست زایل شود و احوط راه رفتن  
است بقدر پائنده زرع و هم چنین پاک میکند  
هر چیز را که معای با باشد و هم چنین ته عصا و  
و نافوی زمین گیر یا که جان و ته نزه و عصا و  
علاوه را و احوط است طهارت و جنات از وضو  
بهر زمین و نفس و زمین پاک میکند علی الاحوط  
و منق

و منق نبت و زمین میان خاک و سنگ و ریگ  
اجر و نخوان چهارم استخالات و آن متبدل شدن  
حقیقت بخیر یا شجرات جفتی که طهارت قبل از آنکه  
عذر متبدل بگرم شود و آب نفس متبدل ببول  
ماکول اللحم شود و هکذا یحکم اسلام است که آن مطهر  
کافرات و هر چه در مطهر سایر اجزای و است  
از سوختن و آب و دهن و آب و دماغ و مخ و اعضاء و احوط  
اجتناب از عرقیت که باقی باشد و زمین اسلام و طهارت  
کنار بعد از اسلام و دریا و مادی محکم بطهارت و شستن  
نفس است یعنی که شستن در آب نگویند کجوشیده است  
بقدری که در وقتان تمام شود و آن مطهر است باقی  
هفتم گفته و سنگ و سایر اجسامیکه زایل نمیشوند

که آن مطهر محل استنجاست بخوبی که در کشد هفتم نعال  
عین نجاست از بواطن و از حیوانات لغو غیبت است  
و آن مطهر نفس غایب است با احتمال طهارت بنا بر  
و احتیاط مطلوب است در شریعت و هوام و اعضاء و احوط  
و آن مطهر رطوبت است که باقی میماند بعد از شستن  
بنابر قول نجاست عا له یا ند هما استبرأ است بعد  
بعد بعد از جنابت و آن مطهر رطوبت مشبه است  
که بعد از استبرأ بر من می آید بنا بر قول یا اینکه وضو  
مشبه قبل از استبرأ حکم نجاست است و در دهم  
بهر و آن حدیثی باشد متعارف است از آنچه  
و آن مطهر از خونیست که باقی میماند در آنچه **خامنه**  
در احکام و آن ظروف و بلاد که جایز نیست استعمال  
ظرف

ظرف طلا و نقره در محل و شرب و غیره باقی میماند  
و آن احوط است و احوط بطلان وضو و غسل است از آن  
طلا و نقره اعم از آنکه ظرف نقره باشد یا طلا یا بنامند  
چنانچه احوط اجتناب است از سرغلیان طلا و نقره  
و قاب ساعت و تریاک دان و مخ و اعضاء و احوط  
و غایب شود عرفاً بلکه احوط اجتناب است از مفضض  
و مطلق خصوصاً از موضع مفضض و مطلق و جایز است  
استعمال ظرف و غیر آن طلا و نقره اگر چه از جواهر  
باشد مادامیکه عصبی و نجس نباشد و جایز نیست استعمال  
جلد میته و جلد غیر ماکول اللحم هرگاه تذکیر شده باشد  
استعمال آن جایز است هر چند که ریخته باشد یا **بسته**  
در منافست و در آن چند مقدم است **مقدم اول**



در مقدار نماز است و بدان چند فصل است **فصل اول**  
 در عدد نماز و اجابت بدانکه نماز واجب بر هفت قسم  
 است نماز یومیه و نماز جمعه و نماز عیدین و نماز  
 طواف و نماز آیات و نمازی که بر شخص لازم میشود <sup>بسیار</sup>  
 امر خارج مثل نذر و عهد و پیمانی و استیجار و وفات <sup>بدن</sup>  
 و نماز یومیه نماز است ظهر و عصر و مغرب و عشا و  
 صبح و جمعه هفتد رکعت است در حضر و در رکعت <sup>سه</sup> و  
 رکعت مغرب و باقی هر یک چهار رکعت است و در <sup>سفر</sup>  
 و خوف از هر چهار رکعتی دو رکعت که میشود **فصل دوم**  
 در اوقات نمازهای یومیه است هر وقت نماز <sup>مغرب</sup>  
 و عصر از اول ذوال شمس است تا وقت <sup>مغرب</sup> چهار رکعت  
 از اول وقت <sup>مغرب</sup> محض بظهر است و مقدار چهار رکعت  
 از آخر

مغرب

از آخر محض بعبادت و وقت مغرب و عشا از اول  
 در هاب جزء مشرقیه است از بالای سرتا نصف شب  
 لکن مقدار سه رکعت از اول وقت محض مغرب است  
 و مقدار چهار رکعت از آخر وقت محض عشا است  
 و هرگاه تا نصف شب نماز مغرب و عشا را نکرده  
 احوط اینست که قبل از طلوع فجر بکند و تا آخر <sup>زد</sup>  
 و وقت نماز صبح از اول طلوع صبح صادق است تا  
 طلوع آفتاب و شناخته میشود زوال شمس چندی  
 از آنجمله میل نمودن آفتاب بجا مینا بروی راست  
 از برای کسیکه روی بقطب جنوب باشند و این  
 تقریبی است نه تحقیقی و هر چند بنیاد شدن <sup>سایه</sup>  
 شاخص ببلان که شده ان و این در غالب بلاد و غالب

احوال است و در بعض اوقات بعض بلاد مثل مکه  
 بحدوث شده سایه است ببلان معلوم شدن  
 و این در حالتی است که آفتاب جهت الراس بلدین  
 روز عبور کند و شناخته میشود مغرب بمرکز  
 سرخی که در سمت مشرق بزمیرسد و گذشتن آن  
 از سمت راس و شناخته میشود نصف شب بگذشتن  
 ستارهائی که اول مغرب طلوع می کنند از سمت راس  
 و شناخته میشود صبح صادق بپیدایی که در عرض  
 پس میشود و جایز نیست تا آخر نماز از اوقات <sup>مغرب</sup>  
 و همچنین تقدیم جایز نیست پس هرگاه نماز را قبل از  
 دخول وقت بکند نماز باطل است و همچنین هرگاه  
 نماز را در وقت بکند با اعتقاد اینکه هنوز وقت  
 داخل

داخل نشده علی الاحوط و هرگاه نماز پیش از دخول  
 وقت را و نماز را در وقت کرد صحیح است و جایز نیست  
 اعتماد بظن در دخول وقت با مکن آن تحصیل علم هر چند  
 ظن از اذان مؤذن ثقت بقول عادل واحد باشد علی  
 الاحوط و هرگاه از قول عدلین باشد معتبر است و هرگاه  
 علم مکن نباشد اعتماد بر ظنی جایز است و احوط آن  
 نماز است تا آنکه علم حاصل شود و هرگاه اعتماد <sup>بظن</sup>  
 معتبر کرد بعد از آن ان شخص شد پس هرگاه تمام نماز  
 را قبل از آن وقت کرده است اعاده لازم است و هرگاه  
 بعضی از آن در وقت واقع شده است اگر چه جزء آخر  
 باشد صحیح است و هرگاه مشغول بنماز عصر یا عشا شد  
 قبل از نماز ظهر یا مغرب پس هرگاه متذکر شود در <sup>حالت</sup>



که در شای نماز است عدول میکند بنام ظهر یا عصر  
با این معنی که نیست آنها میکند و هرگاه متدکس شود بعد  
از نماز عصر هرگاه نماز در وقت مختص بنام سابق  
واقع شده تماما باطل است و هرگاه در وقت مشترک  
بود یا منوط فایده که وقت مشترک داخل شده  
نماز صحیح است و نماز سابق را بجای آورد و هرگاه بعد  
نیم رکعت از آخر وقت ادات کند هر دو نماز ادا است  
و کییکه نماز قضا بر ذمه داشته باشد نماز ادا را  
نماید که در هر وقت بجای آورد و هم چنین کسیکه  
نماز واجب بر ذمه داشته باشد نماز مستحبی میتواند که  
بکند بنا بر قوی و احوط تر است فصل در وقت  
و آن کعبه معظمه است از برای کسیکه ممکن باشد اودا  
محاذات

محاذات آن مثل هرگاه که وجهه و سمت راست اند  
برای کسیکه در و در باشد و ممکن نباشد اودا محاذات  
و در تحصیل قبله علم معتبر است و مظنه کنایت  
نمیکند با امکان علم و اگر علم نمیکند نباشد مظنه  
معتبر است و هرگاه مظنه نیز ممکن نشد احوط  
اینست که چهار نماز چهار سمت بکند اگر چه اکتفا  
یک نماز در یک سمت خالی از وقت نیست و جایز نیست  
که نماز واجب را با نماز غیر قبله کردن و هرگاه  
نماز بغیر سمت قبله کرد پس هرگاه نماز گزیر را پس  
مشرق و مغرب واقع شده نماز صحیح است و اعاده  
و قضا بر او لازم نیست و اگر در افتای نماز مطلع  
شد مختصر نشود بسوی قبله و هرگاه نماز پشت



قبله واقع شود یا در نفس مغرب و مشرق نماز باطل  
و اعاده لازم است و قضا لازم نیست اینها در  
صورتیست که ظهر قبله از برای او حاصل شود  
و بعد خلافت او مختص شود و هرگاه عامداً عالمی  
باشد نماز باطل است مطلقاً و لحاظ الحاق ناسی  
و جاملات بعد از **فصل چهارم** در لباس و  
جایز نیست نماز در جلد میتی اگر چه از ماکول اللحم  
باشد و هم چنین در سایر اجزای آن که حیوة  
در آن حلول کرده باشد و اگر حیوة حلول نگردد  
باشد پس هرگاه آن ماکول اللحم باشد نماز جایز است  
و اگر غیر ماکول اللحم باشد نماز جایز نیست و  
در آنچه ذکر شد فرق نیست مابین آنکه نماز  
در مقام

در مقام شود یا نه مابین آنکه ملبوس یا محلول <sup>چیزی</sup>  
من فی یسرت مابین میتی ذی النفس یا غیر آن علی  
الاحوط و هرگاه میتی کوشی نداشته باشد مثل  
پسند نماز در آن عیب ندارد و هم چنین جایز <sup>بیت</sup>  
نماز در اجزاء حیوان غیر ماکول اللحم اگر چه زنده  
باشد بخوبی که در اجزاء میتی ذکر شد و هرگاه نماز  
کرد در اجزای میتی یا غیر ماکول اللحم اعاده لازم است  
اگر از آنکه عدا باشد یا سهواً از روی جهالت یا  
یا اندوه یا موتی بلکه اعاده لازم است هرگاه  
نماز کند یا چیزی که احتمال بدهد که از اجزای  
میت یا غیر ماکول اللحم باشد و جایز است نماز با  
اجزاء خض و سخاب و در حواصل اشکالات <sup>حوط</sup>

لباسی که حرام باشد پوشیدن آن از غیر جهت غضب  
مثل لباس شوق و مثل لباس مرد که زن بپوشد  
و بالعکس علی الاحوط و هر چه مجازین نیستند  
در لباس نجس تفصیل که سابقاً بیان شد <sup>جست</sup>  
در حال نماز ستر عورت و آن در مرد قبل و <sup>براست</sup>  
و بیضانات و در زن جیب بده است پس ستر جیب  
بده زن لازم است سواى صورت و کفین و  
مذمومیه که ستر لازم نیست **فصل پنجم**  
در مکان است بدانکه جایز است نماز در هر مکان  
که نجاست متعدّد نداشته باشد و مغضوب است  
پس هرگاه نماز کند در مکانی که نجاست متعدّد  
باشد بخوبی که تعدی نماید بلباس مصلی یا بدن آن  
نماید

نماید بر قعد معفو نماز و باطل است و هم چنین  
هرگاه نماز کند در مکان مغضوب عالمی عامداً  
غفلاً و جایز نیست سجده کردن در مکانی که  
نجس یا بتداً اگر چه نجاست متعدّد نباشد <sup>چیزی</sup>  
جایز نیست سجده کردن بر غیر زمین یا آنچه از <sup>امیه</sup>  
میرود و اما سجده بر آنها جایز است بشرط آنکه خود  
و پوشیدنی نباشد و هم چنین سجده بر معادن  
جایز نیست مثل طلا و نقره و غیره و نجس و عقیق  
و خواصا و سجده بر کافران جایز است اگر چه مشرک  
باشد بشرط آنکه سجده بر غیر نوشته واقع نشود  
**فصل ششم** در اذان و اقامه است و اظهاری  
استحب هر دو است در جمیع نمازهای واجب و <sup>میه</sup>



منع است و هم چنین جایز نیست نماز در محض  
 انبلی مرد و در محال اختیار و جایز است در محال  
 اضطرار و در محال حرب و در مخلوط با غیر حرب  
 بخوبی که خلط یا سعال نباشد بخوبی که او را حرب  
 نباشد و هر چنین جایز است نماز در لباس کج  
 انحراف باشد و احوط آن است که از چهار انگشت  
 متصل بیشتر نباشد و قیل بحدیث است در مه کلاه  
 و تکه و بخی که بان رحمت میدوزند و قیاس  
 پیراهن و بافته و قیاس قبا و احوط اجتناب آن  
 و هم چنین حمل نمودن حریر و سایر استعالات آن  
 از پوشیدن پس با دستمال چهره نماد کردن جایز است  
 چه بزرگ باشد چه کوچک و جایز است نماز در کلاه

محرر

حرب و بپند ز سر جامه و جوراب و نحو اینها از چیز  
 که نماز در آن تمام میشود و احوط منع است از اینها  
 از جمله مدنی پوشیدن حرب و مطلقا و هم چنین جایز  
 نیست بر مرد که لباس طلا بپوشد و نماز با آن  
 باطل است و همچنین با اکثر طلا نماز باطل است  
 و جایز است از برای زن و جایز است همراه داشتن  
 طلا چه مکتوک باشد چه غیر مکتوک و هم چنین  
 جایز نیست نماز در لباس مغضوب و نماز با او  
 باطل است و جایز نیست همراه داشتن مغضوب اگر چه  
 ملبوس نباشد و هر گاه نماز کند با مغضوب  
 یا با نیکو نماز صحیح است و هر چنین با فراموشی  
 و احوط اعاده است و در حکم لیس مغضوب است

و احوط عدم ترک خصوصاً اقامه و خصوصاً  
 در زمان جمع و در خصوص ادب و مغرب و فصل  
 اذان و یحیی است الله اکبر چهار مرتبه باشد  
 ان لا اله الا الله و اشد آن تحمدا رسول الله  
 و تحمدا علی الصلوة و تحمدا علی الفلاح و تحمدا علی خیر  
 العمل و الله اکبر و لا اله الا الله هر یک در دو مرتبه  
 و اقامه شل زانست مگر اینکه تکبیر اول در دو مرتبه  
 است و قلیل بکبرتبر است و نباید میشود گفت  
 الصلوة بعد از تحمدا علی خیر العمل دو مرتبه پس  
 فصل اقامه هفده است و سابق می شود اذان  
 و اقامه آن کی که وارد مسجد شود و جماعت بر پا  
 باشد و آن کی که همگی متفرق نشده باشند و در اینجا

مسئله

مسائلی چند است که در کتاب کشف الاسرار ذکر  
 نموده ایم **مقتصدی** در افعال صلوة است  
 دادن چند فصل است **صلوة** در نیت و معتبرا  
 دادن مقدم قرین و یقین در صلوة تعدد اشرا  
 در نیت مثل اینکه در نماز ظهر بزمه باشد  
 هر گاه سابق الذمه متعدد نباشد یا در نیت باشد  
 یقین لازم نیست و هم چنین لازم نیست قصد  
 و احتجاب و وقتا و ادا و قصر و تمام و غیره  
 از صفات و معتبر است که نیت مقادیر با تکبیر  
 الاحرام باشد و معتبر است باشد تا آخر نماز یا  
 معز که در اشتای نماز نیت خلافت نکند و باطل  
 میشود نماز با خلافت نیت اگر چه بفراموشی باشد

در مال المعسر



**مضایع** در تکیه الاحرام است مان از ارکان  
 نماز است و باطل میشود نماز با خلل بان اگر  
 لغزشی باشد و واجبات که تلفظ نماید بلفظ  
 الله اکبر و غیر آن مجزی نیست با امکان و هرگاه  
 ممکن نباشد واجبات که نماز را نایز بیندازد  
 و تعلیم بگیرد و هرگاه تعلیم ممکن نباشد یا آنکه وقت  
 ممیق باشد ایتان نماید با بر الفاظیکه معنی آنها  
 معنی تکیه الاحرام باشد مثل التبا عظم و ضوآن  
 و کما انهم ممکن نباشد ایتان نماید بترجمه آن لغز  
 که باشد و اگر ترجمه نیز ممکن نباشد مثل الرحمن  
 عقد میکند معنی از اعقاب با اشار و مجزی  
 نیست تکیه رکوع از برای تکیه الاحرام و همچنین  
 یل تکیه

یک تکیه از برای هر دو کفایت میکند مگر در  
 صورتی که حزن داشته باشد ما مع مروت  
 رکوع را و معرفت مایه اصحاب و جوب  
 نقد دخول در نماز است بتکیه الاحرام و  
 احوط است و هرگاه تکیه الاحرام را زیاده نماید  
 یا بمعنی که تکیه بگوید بقصد دخول در نماز  
 مان تکیه بگوید یا به نقد نماز باطل است بنا  
 بر مشهور و احوط رفع یدین است در تکیه  
 الاحرام اگر چه اقوی عدم وجوب است **فصل بیستم**  
 در قیام است واجبات ایستادن در نماز  
 در حال تکیه الاحرام و در حال قرائت و در حال  
 رکوع می خواهد برود و ایستادگی را قیام متصل

بر کوع می بیند و مستحب است در حال قنوت یا  
 معنی که جایز است ترک قنوت و قیام لکن شرط  
 در صحت آن است قیام در حال تکیه الاحرام و قیام  
 متصل رکوع و کمن است پس هرگاه اخلال بان  
 عدا یا سهوا نماز باطل است و بعضی مطلق قیام را  
 کمن دانسته اند و معتبر است در قیام استغفار  
 استغفار و استغفار و مرد با ول راست نموده  
 و ثباتی تکیه نکردن بر چیزی است و ثبات حرکت  
 نکردن است عرفا و همچنین واجبات ایستادن  
 رویا ها ماینکه پا ها را از یکدیگر رود نکند  
 که پیرودن و در آن صورت قیام و احوط اعتنا  
 بر دو پا هاست و اگر عاجز شد از ایستادن  
 بدون

بدون تکیه کردن تکیه نماید و اگر عاجز شد  
 از ایستادن در تمام نماز هر قدر کم ایستاد  
 و اگر عاجز شد از ایستادن نشسته نماز کند  
 و اگر از او هم عاجز شد خوانیده نماز کند  
 و دست راست را مقدم بر دست چپ  
 و دست چپ را مقدم بر دست راست خوانیده  
 و هرگاه قادر بر سجده نباشد بلند بیکراند  
 چیزی را که بجه بر او واجب است و بجه بر او می  
 و اگر قادر بر ایستادن نباشد یا با ارشاد سجده کند  
 و از بعض اجبار استفاده میشود بخیر مایه آنها  
 با اقلیت رفع و احوط است و هرگاه ممکن بنا  
 بلند کرد اینند چیزی که بجه بر او واجب است



و سجده بر او کردن لکن ممکن نباشد گذاشتن چیزی  
که سجده بر او جایز است بر پیشانی احوط جمع آ  
ما بین آن و ایمان **فصل چهارم** در قرائت است  
واجبات قرائت سوره حمد در نماز و رکعت  
در رکعت اول نماز سه رکعتی و چهار  
رکعتی لکن رکعت نیست پس هرگاه ترك کند نماز  
و بخاطر آن نیاید تا آنکه بعد رکوع برسد نماز  
صحیح است و در نماز مخفی شرط صحته است و  
معتبر است در قرائت چند چیز موافقت با یکی از طرق  
قراءت مشهوره و اما حروف از مخارج بخوبی که  
حروف از یکدیگر متمیز شوند و مولات عربیه  
یعنی ف و پ خوانند و فاصله بسیار ما بین آیات  
قراردند

قراردند و ترتیب میان آیات و حروف و  
بسمله را بدو واحد باید خواند و آن جزء سوره  
حمد و هر سوره است مگر سوره براءه و اگر اخلال  
بکلمه کرد باید اعاده نماید همان کلمه را و اعاده  
کلمه سابق بر آن کلمه لازم نیست مگر اینکه اخلال  
بخیر کلمه نموده باشد که در این صورت اعاده نماید  
تمام آن کلمه را و هم چنین لازم است که در اعراب  
و بنا موافقت قواعد عربیه نماید و احوط ترك  
وقف بجز کز و وصل بکونست اگر چه اقوی  
جواز وصل بکونست و هم چنین احوط مراعات  
نمودن مد متصل و ادغام صغیر و مد لازم است  
لکن وجوب مراعات نمودن مد و بعضی اقسام آن را

صغیر معلوم نیست و هم چنین سایر صفاتی که  
قراء اعتبار کرده اند بلکه ظاهر عدم وجوب آنها  
و کسیکه حمد را نتواند درست بخواند واجب  
که تعلیم بگیرد یا آنکه نماز را بجماعت کند و اگر از  
حفظ نتواند که بخواند و از روی نتواند که به  
خواند جایز است که از روی قرآن بخواند و اگر  
اینها هیچکدام ممکن نباشد یا آنکه وقت مفیق باشد  
قرائت نماید آن قدری که می تواند از سوره حمد  
و احوط آن است که مکرر کند آن قدری که می تواند  
بقدر سوره حمد و اگر خواندن حمد بالمرة متعذر  
باشد از سوره دیگری باید بخواند و اگر آن هم  
متعذر باشد تعلیل و تسبیح و تکیه بقدر حد نماز  
و اگر کمتری

و اگر از سر باشد بجز بیاورد آنچه که می تواند  
و جایز نیست گفتن آیت در آخر حمد بلکه احوط  
حرمت آن است بطم و مشهور ما بین اصحاب و مجتهدین  
قرائت سوره است بعد از سوره حمد در نماز و  
رکعتی مد و رکعت اول از سه رکعتی و چهار رکعتی  
و آن احوط است و هر سوره که قیامت می کند و جایز است  
خواندن آن مگر سوره طه که وقت وسعت  
از آن گذشته باشد و احوط ترك قرائت سوره حمد  
داراست و هم چنین احوط اینست که از یک سوره  
کمتر خواند نشود و هم چنین بیشتر از یک سوره  
خواند نشود و مشهور عدم جواز عدد و نماز حمد  
و توحید است بسوی دیگر مگر بسوی حمد و



مناقبین در نماز **جمعه** یا ظهر و عصر و آن <sup>حوط</sup>  
 است و در غیر جمعه و توحید عدول از سوره <sup>سوره</sup>  
 دیگر جایز است و جمعی تقیید کرده اند جواز عدول  
 را بصورتی که از نصف نماز نگذرده باشد و بعضی  
 دیگر اعتبار کرده اند که بنصف نرسیده باشد <sup>و آن</sup>  
 احوط است و جمعی اعتبار کرده اند بقیه بسمله  
 انبیا هر سوره که می خواهد بخواند و آن احوط  
 و واجب است جمعه در قرائت در نماز صبح و مغرب  
 مثلاً و اخفات در ظهر و عصر و غیب در رکعت  
 احزان نماز مغرب و در رکعت احزان نماز عشاء  
 چیز است در رکعت احزان نماز مغرب و در رکعت  
 احزان نماز چهار رکعتی میان قرائت حمد و تسبیح  
 و احوط

و احوط آن است که یک دفعه بگوید سبحان الله و الحمد  
 لله و لا اله الا الله و الله اکبر و احوط آن است  
 که سه دفعه بگوید و هرگاه فراموش کرد حمد یا  
 در دو رکعت اول احوط آن است که بخواند آن را  
 در دو رکعت آخر **فصل پنجم** در رکوع است و  
 واجب است رکوع در هر رکعتی یک دفعه مگر در نماز  
 ایات که در آن پنج رکوع است در هر رکعتی و آن  
 تکن است پس هرگاه اخلاص بات نماید عباد یا  
 سهوا یا جهلا نماز باطل است و واجبات در آن  
 چند چیز است که هم شدن بمقتل و عکه متکته باشد  
 از رسانیدن دست بر زانو و اعتبار رسانیدن  
 کف دست احوط است و قییم طمانینه در رکعت است

بقدر ذکر واجب است رفع راست از رکوع است  
 چهارم طمانینه بعد از رفع راست از رکوع است  
 پنجم ذکر است در رکوع و ظاهر اینست که مطلق  
 ذکر کفایت می کند و احوط اینست که سبحان الله  
 ربی لعظیم و بحمد یا سبحان الله سه مرتبه بگوید  
 در حال اختیار **فصل ششم** در سجودات واجب است  
 در هر رکعت دو سجده و هر دو رکعت هستند پس  
 بیست نماز با خلل با نفا عدا و سهوا و جهلا و باطل  
 بنوعی یا در یک سجده سهوا و واجبات سجود  
 چند چیز است اول سجود بر سمت موضع پیشانی  
 و در رکعت و در زانو و در واهام و در پاهای و غیر  
 گذاشتن پیشانی است بر چیزی که سجده بر او جایز است

سیم نواهی موضع ایستادن و محل سجده است پس اگر  
 مختلف باشد سجده صحیح نیست مگر اینکه اختلاف  
 داشته باشد بقدر یک خشت و بعضی جایز دانسته اند  
 که موضع سجده پشت بر آن موضع قیام باشد و اینست  
 انداختن خشت و احوط اقتضای بر یک خشت است  
 و احوط آن است که در هر دو موضع و قیام است  
 چهارم ذکر است در حال سجود و ظاهر اینست که  
 مطلق ذکر کفایت میکند لکن احوط اینست که بگوید  
 سبحان ربی الاعلی و بحمد یا سبحان الله یا بحمد  
 در حال سجود ششم بر داشتن سر است از سجده هفتم  
 طمانینه است بعد از سر برداشتن از سجده اولی <sup>است</sup>  
 بعد از سجده ثانیه لان اینست و هرگاه متکبر و سجده



نشاند اگر چه بر پنج چیزی که بجهه بر او جایز است  
بجهه ربا یا یا و اشار بجای آورد و هرگاه ممکن  
باشند گذشتن چیزی که بجهه بر او جایز است  
بر پیشانی احوط جمع مایه آن و یا یا است و همچنین  
هرگاه ممکن از رکوع بنشیند یا یا و اشار رکوع را  
بجای آورد و احوط آن است که ایما انبلی بخیزد  
یا بشد انبلی انبلی رکوع **فصل هفتم** در تشهدات  
واجبات تشهد در نماز دو رکعتی یک مرتبه  
و در نماز چهار رکعتی و واجبات در تشهدات  
مقتدر تشهد و شهادتیه و صلوات بر محمد و آلاء  
و احوط آنست که بگوید اشهد ان لا اله الا الله و الله  
لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله اللهم صل  
على محمد

و در دفعه

على محمد و آل محمد لکن هرگاه شهادتیه را با این سخن  
بگوید اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله  
ظاهر کفایت میکند و بعضی صلوات را واجب دانسته اند  
و قیل بوجوب احوط است **فصل هشتم** در سلام  
شهود مایه صاحب رجب سلام و جزئیة آنست  
و بعضی واجب میدانند و جن میدانند و بعضی نه واجب  
میدانند و نه جزء و قیل و لا احوط است و احوط  
که سلام را با این صورت بگوید السلام عليك ايها النبي  
و رحمة الله و بركاته السلام علينا و على عباد الله  
الغائبين السلام عليكم ورحمة الله و بركاته  
اگر چه ظاهر کفایت میکند و صیغه آخره است  
بلکه در صیغه آخره السلام عليكم کفایت میکند

از اول زوال و جمعی فایند باینکه وقت ظهر است و قیل  
و این قول خالی از قوه نیست و هرگاه وقت  
خارج شود معین است نماز ظهر و اگر ادراک  
امام را در رکعت اولی یا در رکعت ثانیه نمود  
نماز جمعه را تمام میکند و واجب است نماز  
جمعه بر هر بالغ عاقلی که مرد باشد و آزاد و عاقل  
باشد و اینکه ساله یا بشد از کوری و مرض  
و عجز و پیری به شرط اینکه حضور جمعه را  
عسر و حرج نباشد و در حال باران نباشد و  
اینکه مایه این شخص و مایه محل فائده جمعه  
از دو فرسخ نباشد و هم چنین شرط است  
در وجوب جمعه شرطی دیگر اول وجود احوط

**مقتضی** در بقیه نمازهای واجبات و در  
چند فصول است **فصل اول** در نماز جمعه است و آن  
دو رکعت است مثل نماز حج مگر اینکه در نماز حج  
یک قنوت ثابت و در نماز جمعه دو قنوت است  
یک قنوت در رکعت اول بعد از حمد و سوره و قبل  
از رکوع و یک قنوت در رکعت ثانیه بعد از رکوع  
و بعضی واجب دانسته اند سوره جمعه و منامین را  
در نماز جمعه و آن احوط است و هم چنین احوط چهار  
قرائت است و وقت آن اول نوافل شلست و در آخر  
و قنات خلعت است و مشهود مایه علمای این است  
که وقت آن مثل است تا آنکه سایه شلخت بمثل  
آن شود و آن احوط است و احوط آنست که تا آخر  
انرا

تسلیم



یا منصوب یا قبل از پس بدون آن نماز جمعه واجب عینی نخواهد بود بنا بر مشهور ما<sup>ی</sup> است  
الحجاب و جمعی دیگر از علما این شرط را اعتبار نکرده  
و این قول احوط است و بعضی دیگر حرام میدانند  
نماز جمعه را بدون امام یا نایب خاص و این قول  
بسیار ضعیف است بلکه با اعتقاد شبهه در وجوب  
نماز جمعه در زمان غیبت امام نیست اشکالی  
که هست در وجوب عینی یا بخیر است و اول احوط  
دقیق عدد است و اقل عدد پنج نفر است یک نفر  
امام است پس بدون این عدد صحیح نیست نماز  
جمعه و هرگاه اجتماع این عدد ممکن نباشد واجب  
و معتبر است در آن عدد که بالغ و عاقل و در پیشگاه  
پس میفتد

جمعه

باعتقاد بیشتر جمعه بطفل و مجنون و زن و حیوان  
بخیر است عسری معتقد میشود و بخیر اینها معتقد  
میشود اگر چه کسی باشد که بر او واجب نباشد  
مثل مسافر و بنده بنا بر قوی سیم جماعت است  
پس صحیح نیست بفرادی کردن و هرگاه جماعت ممکن  
نباشد واجب نیست و شرط است در امام بالغ  
و عاقل و عدالت و طهارت و ولد پس کفایت  
کند امامت طفل و طلقا و مجنون در حال جنون  
و فاسق و ولد از نا و بعضی امامت طفل میسر  
عاقل را جایز می دانند و قول اول احوط است  
و شرط نیست در امام اجتهاد و نه چیزهای دیگر که  
ذکر کرده اند بنا بر قوی چهارم خطیبان است

پس صحیح نیست بدون آنها و هرگاه ممکن نباشد قضا  
و شرط است اتحاد خطیب امام چنانکه واجب است  
تقدیم خطیب بر نماز و وقت اقامه بعد از دو است  
علی الاحوط و واجبات که خطیبین را ایستاده بخوانند  
با امکان و اینکه فاصله قرار دهد مابین خطیبین  
بنشینان خفیف بقدر قرائت سورۃ توحید و هم  
چنین واجبات که صلا را بلند کند بقدری که  
عدد معتبر بشوند و اقوی و احوط اشراط طهارت  
از حدث و خبث است در حال خطبه و واجبات  
در خطبه حمد و ثنای خداوند تعالی و صلوات بر پیغمبر  
و آل اصحاب و موعظه و خواندن یک سورۃ حقیق  
مثل سورۃ توحید و احوط اعتبار اینها است در هر یک  
از خطیبین

از خطیبین چنانکه احوط علاوه نمودن شهادت  
بر رسالت است و علاوه نمودن صلوة بر آمده  
مسلمین است و احدا بعد واحد و استغفار از برای  
توهمین است در خطبه دیم و حرام است برای امام  
و مأمومین تکلم در اثنای خطبه بلکه واجب است  
بر ایشان گوش دادن و جایز است کلام و گوش نکردن  
هرگاه ضرورتی را می شود و همچنین جایز است  
که در نماز یومیه جایز است شل جلاب سلام و بعضی  
حرام دانسته اند در حال خطبه سایر منافات نماز را  
نیز فان احوط است **صلوة** در نماز عیدین است  
و واجب است نماز عیدین بشرط جمعه معتقد مردم  
نماز جمعه و در اعتبار و حلقه و خطیبین در اینجا



اشکالات و احوط اعتباراتها و اما اعتبار  
سلطان عادل یا نایب خاص و پس احوط عدم  
اعتبار است مثل نازجه و بافتداتها و جوب <sup>است</sup>  
ساقط است لکن محبت ایشان بان جماعت  
و فردی بنا بر مقتی و وقتان مایه طلوع  
اما مستمسک است تا زوال شمس علی السهو و احوط  
مبادرت است و کیفیت آن مثل نماز جهات  
لکن در رکعت اول بعد از حمد و سوره پنج تکبیر  
میگوید و در رکعت دوم چهار تکبیر و نیز از بکرة  
الاحرام و تکبیر رکوع و بعد از هر تکبیری یک گفتن  
محزونند که تمام نه قنوت میشود پنج در رکعت  
اولی و چهار در رکعت دوم و شهر و جوب  
نه تکبیر

نه تکبیر و نه قنوت است و ان احوط است و <sup>افضل</sup>  
مزا شست سوره شمس است در رکعت اولی و ثانی  
در رکعت ثانی و هم چنین افضل و اولی است  
در قنوت بدعائی که مأثور است اگر چه ظاهر  
اکتفا بطلق دعاءات و محل خطای در اینجا  
بعد از نماز است و واجب نیست استماع خطیبین  
بلکه محبت است و ساقط است و جوب بعد از  
آن هر کسی که جمعه از او ساقط است مثل مسافر  
و غلام و اشغالها و هرگاه جمعه و عید در  
روزان قنات بینند پس هر که حاضر شد عید را  
مجزا است پس حضور جمعه و عدم حضور آن <sup>جمله</sup>  
مترک آن نزدیک باشد **فصل پنجم** در نماز کسوف

و خوف و زلزله و غیره از آیات است  
واجب میشود نماز بر هر مکلفی بکسوف شمس و  
خسوف قمر و زلزله و سایر امور سماوی و بید که  
مرجوب خوف میشود مثل باد سحر و سیاه و <sup>مثال</sup>  
انها و وقت آن در کسوف و خسوف از حدین <sup>شرعی</sup>  
در کوفتن است تا تمام انجلا و هرگاه این مدت  
وسعت نماز نداشته باشد واجب نیست نماز  
بداین صورت و هرگز بعضی و بعضی دیگر نماز را  
واجب دانسته اند و این قول احوط است و اما زلزله  
و سایر آیات دیگر بعضی وقت انظار ما دام العری  
دانند و میگویند که مصیق نمیشود مگر بطن و قنوت  
و عدم تمکن از نماز و بعضی دیگر وقت انظار مثل

کسوف

کسوف و خسوف میدانند و این قول احوط  
است بلکه اقوی و احوط گفتن و جزیه است <sup>در</sup>  
زلزله نیز پس واجبات مبادرت نماز در آن  
و تمتد میشود و وقت بقدر نماز و بعد فضا <sup>است</sup>  
خواهد بود هرگاه زلزله تمام شده باشد و هرگاه  
عالم بکسوف و خسوف نشد تا آنکه قرص تمام <sup>ما</sup>  
شده باشد که در این صورت قضا واجب است <sup>و خارج شود</sup>  
از آنکه عمل ترک نموده باشد و در سایر آیات  
قضا واجب نیست با جهل و عدم اطلاع و اما هرگاه  
مطلع شد و ترک نمود عمل با سهوا پس قضا واجب <sup>است</sup>  
در کسوف و اما در غیر کسوف پس در بعضی <sup>جوب</sup>  
قضا بر حضوریم و لکن قضا احوط است و هرگاه

و خارج شود  
واجب نیست  
مگر آنکه هم



کسوف یا غیر از این آیات در وقت فریضه بود  
واقع شود پس وقت هر یک که معین است در  
مقدم بدارد و اگر هر دو معین باشد باید مقدم  
بدارد و هرگاه وقت هر دو معین باشد خیرات  
در وقت هر یک که خواهد اگر چه احوط تقیم آیات  
است  
و هرگاه مشغول نماز آیات شد و در پیش نماز حرف  
کرد معین بودن وقت فریضه را نماز قطع  
نمیکند و بعد از فراغ از یومیه مابقی آن نماز را  
بجای آورد و ایستادن لازم نیست اگر چه احوط است  
و اما کیفیت نماز آیات پس آن دو رکعت است  
در هر رکعت پسر رکوع و دو سجده است و خیرات  
مابین قرائت پسر سوره و پسر حد در هر رکعت نماز

باشد

پس

بین قرائت یک حد و یک سوره یا بین هر یک که است  
پس قرائت نماید بعد از قرائت هر قسمی بر رکوع و در  
بعد از رفع راس از رکوع و قرائت دیگر از آن سوره  
مخواند و بر رکوع برود و مکن و قبل از رکوع تا  
در اربع و سادس و ثامن و عاشر قنوت بخواند  
**فصل چهارم** در بیان نماز قضا و است و اجابت  
قضای نماز هر یک که نماز از آن فوت شده باشد  
لیست اجتماع شرایط تکلیف و خلل از حیض و نفاس و کفر  
اصول واجب نیست قضا بر غیر بالغ و مجنون و غایب  
و نفاذ کما فی اصل و بر مرتد و اجابت و هم چنین با  
مخالفت واجبات اگر چه محکم بکفر باشد شد آنچه  
و غایب و هرگاه مخالفت نماز را با عتقاد خود صحیح کرده

در

باشد قضا بر آن که نیست و بر معنی علیه نیز قضا  
واجب است هرگاه انحاء با اختیار خود شخص باشد  
با علم بجهل یا جهل بان با علم احتیاج بان و در  
غیر این صورت اشکالات احوط قضا است و در  
فاقد طهورین خلالت ظاهر علم و جوب قضا  
فکر اینکه فندان بفعل خود مکلف باشد که در  
صورت وجوب قضا بعد نیست و فرقی نیست در  
وجوب قضا مابین ترک عمل یا سوا یا بواسطه خوا  
و هم چنین فرقی نیست مابین اینکه ترک نماز کرده  
باشد یا ترک یا اینکه نماز بر وجه ناسد بجا آورده  
باشد چه عمدا باشد یا سهوا چه عالم باشد چه جاهل  
مقتضی باشد و در قضا اشکالات احوط قضا

در

و هم چنین است هرگاه محضی باشد از دو جهت  
یا تقلید واجب نیست قضای جمیع و عیدیه و در  
آیات بخوبیت که گذشت و تقدیم فاشد بر حاضر  
لان نیست بلکه احوط است و در تقدیم فاشد  
بر کمال خلالت است مشهور بکمال احباب و بخوبیت  
با علم بر بلیب و عدم وجوب است با جهل بان و با  
فقد احوط است اگر چه دلیل بر آن بیانیم و قضا  
تابع اداء است در کیفیت پس هر محض که اداء بر کمال  
بود قضا نیز به آن ضوابط لازم است پس نماز هر کارد  
سفر فوت شده باشد قضا کند و بطریق قضا  
اگر چه در حضور باشد و نماز حضری را بطریق تمام  
قضا میکند اگر چه در سفر باشد و هرگاه یک فریضه



از نمازهای پیمیده بچکانه از او فوت شده باشد  
و یکبار ضرب ۴ کفایت میکند یکمانج میکنان چهار رکعتی از  
فائز شده و هرگاه نمازهای متعدده از شخص  
فوت شود و شک در عدد متلا و زیاده و نقصا  
ان نماید بنا را بر اقل میگذارد اگر چه احوط بنا  
اکثر است و واجب است بر عبادت قضای نمازی  
که از میت فوت شده باشد و احوط عدم فرق آ  
ما بین نمازی که در مرض فوت فوت شده باشد  
یا در چیز و ما بین نمازی که از خود میت فوت شده  
باشد یا از غیر بر زنده او باشد و هم چنین احوط  
عدم فرقات در میت ما بین پدر و مادر و هم  
چنین عدم فرقات در وراثت ما بین ولد اگر چه ذکر  
اصطلاح

و غیران

و غیران از و دند با شمع که با وجود ولد اکبر  
ان اشیاء بقضا نماید و با فندان سایر و دند  
بجا آوردند الا قرب فالاقرب و اوقی جواز استیجا  
نماز است از برای میت و بعد از استیجاد بر اجیر  
لازم است اشیاء بان بخوری که اجاره بان فوت  
شده **مصلحت** در نماز جماعت است و اجابت  
جماعت در نماز جمعه و عیدیه با تحقق شرایط  
چنانچه ذکر شد و هم چنین واجب است با ندرو  
ان و هم چنین اجابت در صورتیکه جاهل بقرا  
باشد و عا جز آن تعلم باشد بسبب حقیقت و قیاس  
ان و قادر بر جماعت باشد و جایز نیست جماعت  
نوافل مکرر در نماز استسقا و عیدیه یا عدم تحقق

و احوط اینست که از یک کام پیشتر فاصله نباشد  
میان محل قیام امام و محل سجده مأموم و هرگاه در صف  
پیش بقصد یک نفر یا قلیل پیشتر فاصله باشد پس  
الما مؤییع عیب ندارد چنانچه هرگاه در صف آخر  
فاصله بسیار باشد میان هر یک از اهل ان ضرر ندارد  
و در صفوف متوسطه احوط ترک هر چند احوط  
ان است که ضرر ندارد و احوط ان است که اهل صف  
متأخره متابعه از امام داخل در نماز شوند قبل از  
صفوف متقدمه اگر چه اظهر جواز است چنانچه  
که مأموم در پیش روی امام نباشد بلکه احوط و جزی  
تقدم امام است خصوصا با تقدم مأمومین پیغم موافق  
بودن نماز امام و مأموم است در هیئت و کیفیت

شرط و وجوب و در فرائض پیمیده و غیر انها متوجه  
است و منعقد میشود جماعت بدو نفر که یکی از انها  
امام باشد و ادراک جماعت میشود با ادراک امام  
در حال رکوع اگر چه بعد از قیام از ذکر باشد و  
شرط است در صحت جماعت چند چیز اول آنکه نما  
امام و مأموم حائلی نباشد از مشاهده امام یا بعض  
مأمومین مگر آنکه مأموم نداند باشد که در این  
صورت حائلی مانع از جماعت نیست دیم آنکه مک  
ایتادن امام بلندتر نباشد از مکان ایستادن  
مأمومین مگر بقدریک انگشت یا پیشتر مکرر در صف  
که امام در ارض متحد بایند سیم آنکه مأموم  
و مأموم یا صفی که بعد از او است فاصله بسیار نباشد  
و احوط



پس جایز نیست افتاد در بومیه نماز میت یا عقیقه  
یا ایات و سنانند در عدد رکعات یا در بیضی یا در  
شرطیت افتاد است پس بدقت این جماعت میفتد  
میفتد و لا بد است از تعیین امام پس هرگاه  
کنند قتل بیک نفر اند و نفر دیار بد و نفر غایب  
و هرگاه مأمور تعیین خود شخصی و بعد شخصی شد که  
غیر از بوده احوط اعاده است اگر چه در دومین  
تأثبات و شرط است در امام نیز چند چیز ایمان  
و عدالت و عقل و طهارت و ولد از نسا  
نباشد و هم چنین شرط است که امام جالس باشد  
و مأمور قائم و عکس این جایز است و هم چنان امامت  
جالس از برای جالس جایز است و هم چنان شرط است  
مذکور

تشریفات

مذکور بودن امام اگر مأمورین هر یک بعضی از آنها  
مذکور باشند و هم چنین شرط است که امام لحن  
قرائت نماید و در اشراط بلوغ و ساله و عیث  
از جناب و بر سر وحد شرعی بعد از توبه و اعتراف  
بودن از بد و غیره قائل خودشان خلاف است  
احوط اشراط است اگر چه قبل بعد از اشراط تبیین  
و هرگاه افتاد کرد با امام با اعتقاد اینکه عادل  
است و بعد خلاف او شخص شود نماز صحیح است و  
هرگاه بدانشای غافلان ظاهر شود عدول یا فقر  
نماید و ساقط است از مأمور قرائت حمد و سوره  
در دو رکعت اولی هرگاه با امام مرخص باشد و در  
دو رکعت اخیر محض است میان قرائت حمد و تسبیح

و هرگاه مأمور اندک کرد امام را در رکعت ثانیه  
یا ثالثه یا رابعه بیکراندان رکعت را رکعت  
اولی خواند و با بقیه تمام میکند و واجبات  
بر مأمور قرائت در دو رکعت اولی هرگاه در  
دو رکعت اخیر امام باشد و احوط اخفای است  
در این مقام اگر چه در نماز چهار رکعتی باشد و هرگاه ممکن  
از قرائت نباشد که تفاجد بنماید و هرگاه ممکن  
از حمد هم نباشد که قرائت ترک است و احوط  
حبیب اتیان است بقدری که مکرر باشد از حمد اگر  
بسمه باشد اگر چه قبل بعد از عویب خالی از وجه  
نبست و هرگاه قبل از دخول در نماز بداند که متمکن  
از قرائت حمد نخواهد بود شد و امام او را محض  
دهد

سوره

دهد یا آنکه حرفه این را داشته باشد احوط عد  
دخول است بلکه جریمه تا آنکه امام بر کعبه بود  
و بعد ملحق بشود اگر چه مأمور خواند دخول است  
هرگاه نماز کرد با کسی که نماز با او جایز نیست از حیث  
تقیه و واجبات بر او قرائت اگر چه مثل حدیث  
نفر باشد علی الاحوط و واجبات بر مأمور  
اینان پیشه ها بلکه بر او لازم است مثل نشستن و  
رکوع و سجود پس لازم است که آنها را بجا بیاورد  
و بعد با امام ملحق شود مگر قرائت که امتیاز است  
در مسودت حق عدم ادراک امام در رکوع و لا بد است  
هم چنانکه ذکر شد و مستحب است که متابعت نماید امام را  
در چیزهایی که بر او لازم نیست مثل قنوت و تشهد



در غیر محل واجب نیست بر ما موم بخلاف حال  
 نشند و نه تخفیف در آن و ما موم سبقاً  
 میکند چیزی که از او فوت شده بعد از سلام  
 بلکه بعد از نشند و قبل از سلام نیز جایز است  
 این در صورتیست که بیت انفراد کرده باشد  
 و اما بابت انفراد جایز است در هر جا که باشد  
 بنا بر قول جماعتی و واجب متابعت امام در افعال  
 واجب و در تکبیر الاحرام بلکه احوط و جویز است  
 است در افعال این اگر چه قبل بعد و جویز خالی از  
 قوت نیست و متابعت تحقق میشود بتلخیص ما موم  
 از امام در اشیاء با اعمال و در صرف متابعت بقیه  
 و محبت اشکال است احوط ترک است و چه چنانچه جایز نیست

تأخر

تأخیر یا خوش از امام بخوفی که افتاد و متابعت صدق  
 نکند و احوط عدم دخول در فعل از انحال است  
 مگر بعد از علم بدخول امام در آن فعل و در آن کفای  
 غلبه اشکالات و هرگاه تکبیر الاحرام را قبل از امام  
 بگوید عاده میکند و هرگاه قبل از امام برکعت یا سجده  
 برود یا رفع را بر آن رکوع و سجده کند پس هرگاه  
 عدا باشد نماز باطل است علی الاقوی و هرگاه خطا  
 یا نسیان باشد نماز صحیح است و احوط وجوب رجوع  
 در این هنگام و هرگاه ما موم متقدم بر امام شود در اینها  
 انافعال واجبیه مثل قیام و قعود و رویت  
 مثل آنها باشد در حکم و جایز نیست عدا قضا را  
 در کوفت از آن که مثل رکوع یا سجده جایز است

و موجب بطلان نمیشود پس هرگاه امام برکوع رفت  
 و رفع را بر آن رکوع نیز نمود و ما موم ملتزم نشد  
 رکوع را بجای آورد و با امام ملحق میشود در سجود و  
 جایز نیست انبرای ما موم مفاد وقت امام بدون عذر  
 و بدون بیت انفراد و جایز است با عذر بلا اشکال  
 و چه چنین بابت انفراد علی التمام و جایز است  
 انبرای ما موم اینکه سلام بگوید قبل از امام مطلقاً  
 اگر چه بدون عذر و بدون قصد انفراد باشد  
**مصلحت** مشهور در صلوة سافراست و جایز است قصر  
 نمودن در نماز چهار رکعتی بزرگ نمودن دو رکعتی  
 بچند شرط اول آنکه سفر نبند مسافت باشد و آن  
 هشت فرسخ است یا راه رفتن یک روز تمام باشد  
 رفتن

و رفتن یک روز تمام همراه رفتن شرطا و قرائل  
 برای مسافرت در روز و شب مسافت باید که مسافت بزرگ  
 و در رفتن بندها یا در رفتن و برگشتن در هر  
 روز و اگر در رفتن و برگشتن در غیر آن روز قبل  
 از ده روز باشد احوط جمع است ما بین قصر و تمام  
 اگر چه احوطی واجب قصر است و اگر شک کند در رفتن  
 مسافت باید تمام کند و ظاهر اینست که قصر  
 واجب نباشد اگر چه احوط است و هرگاه در این وقت  
 نماز تمام کرد و بعد متحضر شد که به قدر مسافت بود  
 قصری کند و سابق و در وجوب اعاده نمازی که  
 کرده است اشکالات احوط اعاده است و قیام نیست  
 است پس هرگاه مقدار نماز کرد را بی قصد بقصر یا



مضر و در بر کشن فقر کند اگر مسافت بقدر هشت  
 من بخ بوده باشد و اگر بعد از آنکه به مقدر رفت قصد  
 رفتن کند در آن مسافت مبالغه بر کشن بهتر  
 مسافت باشد احوط جمع است و شرط نیست در قصد  
 مسافت استقلال بلکه هرگاه بتبعیت غیر بن باشد  
 مثل غلام و کینز و نحو آنها کفایت میکند اگر چه در آن  
 مبالغه نباشد بلکه مجبور باشد سیم استراحت و قصد  
 مسافت است تا آنکه مسافت پس هرگاه قصد مسافت  
 نماید بعد جمع از قصد نماید قبل از بلوغ مسافت تمام  
 میکند و همچنین هرگاه متردد شود در سفر رفتن  
 چهارم آنست که قطع نکند سفر را پس از قطع سفر  
 پس هرگاه قطع سفر کند پس از آنکه تمام میکند و قواطع

سفر

سفر چند چیز است اول قصد اقامه عشره دیم و سیکه  
 بر وطن و مراد بر وطن چیز است که در عین احوال و طواف  
 بگویند هر چند در آن ملک نداشتند باشد و مالک  
 خانه و منزل در آن نباشد و ظاهر این است که قصد  
 عرفی محقق میشود بقصد استراحت پس کفایت میکند  
 مجرد بودن در بلد بی بدون قصد استراحت بلکه بقصد  
 یا تحصیل علم یا نحو آنها هر چند بسیار طول بکشد و ظاهر  
 اینست که کفایت میکند در صدق و طریقت بودن و طریقت  
 پیدا هر چند هرگز بخاطر آن نگذشته باشد مانند  
 یا فائده در آن ظاهر اینست که مجرد قصد رفتن کفایت  
 میکند در صدق و طریقت بلکه لا بد است از اقامه فی الجمله  
 و همچنین معبر است عدم قصد احوال و طواف از آن بلد

بیلد و بیکو و هرگاه وارد شود در جاییکه در آنجا  
 باشند باشد و شش ماه در آنجا بماند کرده باشد  
 احوط جمع است سیم گذشتن یکماه است متردد پس  
 هرگاه یکماه در سفر متردد باشد در ماندن و رفتن  
 بعد از آن تمام میکند مادامیکه قصد مسافت نکرده باشد  
 چهارم آنست که سفر مباح باشد مثل سفر حج و زیارت  
 و تجارت پس هرگاه سفر مباح نباشد تمام باید بکند  
 اگر از آنیکه اصل سفر معصیت باشد مثل فساد و زانی  
 یا آنکه غایت و غرض از آن معصیت باشد مثل سفر  
 جهت قطع طریقت یا ضرر بمسلمانان و لازم است بر اشیاء  
 و مجبور دجا بر تمام نمودن اگر متابعت در سفر حرام باشد  
 هرگاه سفر منافعه فعلی باشد مثل ادا دین واجب

احوط

احوط جمع است اگر چه احوال و وجوب اتمام خالی از غرض نیست  
 و همچنین واجبات تمام هرگاه سفر گذار حج و  
 کردن و هرگاه از حجته فقه عیال باشد یا آنکه از حجته  
 تجارت باشد واجبات سفر محکم آنست که کثیر السفر  
 نباشد باین نحو که سفر را بعل و شغل خود متردد داده باشد  
 مثل مکادی و ملاح و قاصد و امثال آنها و بحیرت  
 و کثیر السفر علاوه بر اینچه ذکر شد تکرر و تعلق در  
 سه مرتبه مضاعف است پس در مادی و غیره کفایت  
 چنانست معبر است که اقامه نکند در بلد حوزده روز  
 پس هرگاه اقامه بمشروع نمود و بعد سفر کرد قمری  
 و هرگاه تا ثانی سفر کرد بدون اقامه تمام میکند بنا بر  
 اگر چه احوط جمع است و بعضی لحاظ کرده اند با اقامه عشره



در منزل قضا فامه عشر در غیر منزل و در غیر  
 اقامه عشر بعد از خدیه کاه را و مراعات احتیاط است  
 و در حکم کثیر القرات کما ینکد خانها با انها است  
 مثل غریب بدوی و بادیه دیشان <sup>مستمر</sup> و غیره <sup>مستمر</sup> بعد  
 از خدیه پس قبل از آن تمام می کند و در حدیثی  
 خلافت مشهور ما این تقدیر احکام است یا <sup>محقق</sup>  
 شد دیواری بلدی یا قریه از آن به بلد و شهر  
 ما این و تاخت و تار هر دو است و احوط جمع است  
 صورت تحقق احکام بر عدد دیگری بلکه احوط  
 جمع است در وقت پریه و رفتن از منزل و مقصد  
 حقاء جلدان خفا، صود و اشغال باهاست پس  
 نیست عدم خفا شیخ انها و بعد از خفا، از آن خفا، <sup>اصل</sup>  
 صورت

صحنات و بعضی ذکر کرده اند که در بدو علم متبرع  
 مضی اذا ناست و احتیاط خوب است و مدار و دلت  
 و چند نظر کننده و کوشش شوند پس منقسط است  
 و هر چند در بید هرگاه در غایت توسعه و عظمت  
 باشد یا در بید بیاری یا انقباض بسیار باشد  
 فاما اذا ناست و البصر السمع و الجوار و باری بر فرض و تقدیر  
 می گذارد و وقت نیست بدان چه در کشد ما این رفتن و  
 برگشتن پروردگار برگشتن و بر وقت کند تا آنکه در  
 شهر بخوار شود یا آنکه صدای مؤذن را بشنود و تفصیل  
 مذکور اگر چه در این صورت احوط جمع است ما این قصر  
 اتمام و هرگاه سفر معیت باشد یا عقب صید رفته باشد  
 یا <sup>اینکه</sup> قصد رفتن باشد حدیثی معتبر نیست بلکه در <sup>حالت</sup>

مقرر وقت ما وقت بنابر سابقه و بعد از تحقق  
 شرایط مذکوره مقر اجبات و اما مجایزیت مکروه  
 یکی از مواضع اربعه که مکروه و مدینه و مسجد جامع کوفه  
 و حایر حسینیه علی شرف الف سلام و ثناء و محبته بوده  
 باشد که در انها خجرت ما این مقر و تمام و هرگاه تمام  
 نماز در موضع مقر و قضا و اعاده بر او لازم است  
 هرگاه از جهة ندانستن مسئله باشد اعاده و قضا بر او  
 لازم نیست علی المهور و بعضی از علماء اعاده را لازم می دانند  
 و قضا را لازم نمی دانند و احوط است و احوط از آن اعاده  
 و قضا است چنانکه بعضی علماء قائل شده اند و هرگاه <sup>است</sup>  
 محکم باشد مجاهل موضوع باشد قضا و اعاده بر او لازم  
 و هرگاه اندکی نیاید و فراموشی باشد اعاده لازم است  
 و قضا لازم است

و قضا لازم نیست و هرگاه مقرر کند در موضع تمام اندکی  
 جعل خدا ناستن مسئله احوط قضا و اعاده است و مقتضای  
 بعضی اخبار و محققان است در صورت مفروضه <sup>هم</sup>  
 چنانکه بعضی علماء قائل شده اند و هرگاه وقت داخل شد  
 و نماز نکرده یا آنکه ماضی شد نماز را قصر می کند علی الاوقاف  
 و هرگاه ماضی بود و وقت داخل شد و نماز نکرده یا آنکه  
 حاضر شد نماز را تمام میکند علی الاقوی و اگر قصد ماندن  
 ده و بعد نماید و موضعی لازم است که نماز را تمام کند  
 و اگر آن قصد ماندن ده و روز برگشت قصر میکند  
 آنکه نماز تمام نکرده باشد و اگر بکمال تمام کرده باشد  
 تمام میکند ما دامیکه ماضی نشده باشد و بعد از آن که  
 ماضی شد قصر می کند بشرایط سابقه و شرایط است اقامه



عشره بیرون زن منتهی انحد ترخص بلکه انحد عدت بلند  
هرگاه بیرون رفتن فامه بعد بخروج علی الاحوط و  
منقذ نیست در این حکم ما پیس بلا در عطفه و غیر عطفه و  
در صورتیکه یک نماز تمام نکرده باشد بعد از قصد  
و اما یک نماز تمام کرده باشد جایز است از برای او پیش  
رفتن انحد ترخص بلکه تا بمسجد بکثرت نماز مساجد  
نماز تمام کند در وقت و بر کشتن و در بلند هرگاه  
اناده افامه ده روز در محل تمامه بعد از بر کشتن  
داشته باشد و اما هرگاه قصد مسافرت داشته باشد  
از بر کشتن نماز قصر میکند و در وقت بر کشتن بلکه  
در وقت رفتن نیز فی وجه و احوط و غیر صورت  
قصد فامه در محل فامه بعد از بر کشتن جمع ما پیس قصر  
تمام

و تمام است و هرگاه داخل عدت باشد بیعت قصر  
بعد در بین نماز قصد فامه نماید نماز تمام میکند  
هرگاه قصد فامه ده عشت و عشت و داخل عدت باشد  
بصد تمام و در بین نماز قصد سفر نماید نماز قصر  
میکند و احوط جمع است و هرگاه قصد نمود که در وقت  
و غایت مدتی مدیدی بماند مثل چهار پنج روز و شش  
و هفت و هشت و نوزده روز نداشتند باشد  
و در بین جمع آنها بقصد هشت و نوزده باشد باید تمام  
و احوط جمع است میان قصر و تمام هر چنانکه هرگاه مسافر  
باشد و چنین قصدی نماید حکم سفر باطل میشود بلکه  
قصر بر او لازم است و هرگاه نماز در سفر وقت شد  
باشد بقضا کند و با بقصر اگر چه در حضر باشد و هرگاه

قصد سفر نمود و بجهت ترخص رسید و نماز قصر کرد بعد از  
قصد سفر بر کشتن عاده و بقضا بر او لازم نیست و الله اعلم  
**مقتضی جهاد** در تبايع و لواجب صلوات است و  
دعا و مطلقیت **مطلوبه** در مطلقیت و منافات  
نماز است و این چند چیز است اول حدث اصغر یا اگر است  
فان مبطل نماز است مطلقا چه عمدا باشد و چه سهوا  
و چه باجنبه باشد و چه باجنبه باشد و عیثم تکلیف است  
و ان گذاشتن بکلی در دستهاست ببلای دیگری بنابر  
و دلیل واضحی بر حرمت و مبطل بودن آن نیافتم بلکه قوله  
بلکه است مطلقا از قوه نیست لکن قوله و لا احوط است  
بیم التفات از قبل است عدا تمام بدیهه اگر چه مجمل باشد  
نمودم چنانچه روی نقل کرده اند است هرگاه  
هرگاه با استدبار کرد  
و هم چنین هم  
برسد

پس بد ما پیس خلف و مشرق یا مغرب و احوط بلکه اظهر  
عدم فرقات در اینجا پیس عید سهو و اما هرگاه برسد  
بما پیس بین و یا در یا بخود پیس و یا در پس ظاهر است  
که مبطل نیست مطلقا چه حکم تکلیف و غیرت مطلقا و  
تکلیف بجز واحد که مطلقا باشد و اگر صرف واحد مطلقا  
مبطل نیست علی المشهور و احوط بطلان است و هرگاه تکلم  
سهوا باشد مبطل نیست مگر اگر چه بجزیه مضاعفا  
باشد عاده کشیدن و ناله کردن و تخلف کردن مبطل نیست  
مگر در صورتیکه حاصل بشود از انوار و حرف و کلام  
تکلم نابیه شود و عرف و هم چنین است نفخ زدن  
هرگاه آه کشیدن ان خوف خدا باشد بعضی چنین کرده اند  
و هرگاه کلام بران صدق کند بخلاف ان اشکال نیستیم



خدا کردنت بجز این فقهه خدا بلکه سوا این <sup>حوط</sup>  
 و تمام بجز بطلانیت و هم چنین خدا که فقهه بود  
 صدق نکند و هرگاه بی اختیار فقهه کند غایب است  
 گفته معین نگردد است ششم فعلی است که ماحی صورته نما  
 باشد اگر چه نلیل باشد و هم چنین فعل کثیر اگر چه ماحی  
 صورته نما نباشد علی الاحوط عدم مرقعات درایه ماحی  
 عهد و سبب و غیره است از برای ماحی صورته مثل تلف  
 مالی یا موت و کلامی و غیره و اما از جهت اخروی  
 ان افضل اعمال و احوط عدم مرقعات درایه نیز  
 پس عهد و سبب و غیره است و شامیدن است هرگاه بعد  
 کثرت برسد ماحی صورته صلوة باشد بلکه وظیفه <sup>حوط</sup>  
 و جایز نیست قطع صلوة اختیار و در صورتی که جایز است  
 شدحت

واحوط

مثل حنث و برمال ثلث لغیر محترمه و احوط عدم مرقعات  
 در ایحکام مابین و مینه و مانده و اگر کسی سلام کند  
 بر کسی در حال نماز واجب است بر او جواب و احوط  
 اینست که جواب مثل سلام باشد پس بگوید در جواب  
 سلام علیه که علیکم السلام و مرقعیت در جواب  
 سلام مابین آنکه سلام کنند مرد باشد یا زن بالغ  
 باشد یا طفل مبتدع و وجوب مرقعیت است پس چنان  
 تا خبر و احوط اعاده نماز است هرگاه جواب بگوید و  
 مشغول در کاری باشد و واجبید باشد بعد از سلام  
 و جایز است دعا کردن در اثنای نماز در هر حال  
 از احوال نماز برای هر مطلبی از مطالب دنیا و دین  
 از مطالب مباحه و احوط امتناع بغير عسر است

ع

مطلب قیام در احکام طلاق و فقه در صلوة است عدالت  
 چند فصل است فصل اول در عهد و سبب و باطله  
 میشود نماز بترك و اجابت و ایجاب مقدمات نماز  
 یا افعالان و بمنزل حرمانی از عورات و مبطلات آنها  
 عمدا اعم از اینکه عالم باشد یا جاهل خاص باشد یا مقصر  
 مکرر و چند موضع که ثابت شد که جاهل در افعال معتد  
 مثل جهل از خضات و قصر و تمام و هم چنین باطل است  
 بنیاد شدن یک رکعت عمدا یا سهوا و هرگاه بعد از آن  
 راجع نشده باشد و تشهد خواند یا شد زیادتی  
 مبطل نیست علی الاقوال اگر چه احوط اعاده است و هرگاه  
 ترك کرده باشد رکعتی را پس هرگاه متذکر شد قبل  
 ایجا و بعد منایات عهد و سبب ایجا و در او راه  
 هم چنین

تکلیف

و هم چنین هرگاه متذکر شد قبل از ایجا و مردن چیزیکه  
 منافی است عمدا فقط مثل کلام و نماز صحیح است  
 هرگاه متذکر شد بعد از ایجا و مردن منافی عهد و  
 نماز را اعاده میکند و هم چنین نماز را اعاده میکند  
 هرگاه اخلال کند بر کسی از ارکان مثل نیکو الاحرام و  
 قیام و رکوع و سجود و در حکم افعال اخلال بدینست  
 اگر چه رکعت نیست و مرقعیت در ایحکام مابین آن که  
 اخلال بعد باشد یا بهر و هم چنین مرقعیت مابین  
 نیاده و بنقصه مکرر و چند موضع که زیادتی رکعت  
 نیست مثل بیت بنا بر یکینه آن که زیادتی از مضر نیست  
 و مثل قیام و رجال قرائت بنا بر یکینه آن که اخلال  
 بنقص نیست و مثل زیادتی رکوع در صورتیکه مانع  
 قبل



از امام سر از رکوع برآید میان رکوع برود و مثل  
 زیاده و بحد و حد بنا بر رکعت آن و غیر اینها  
 از مواضعی که در کتب لا سر از ذکر عبودیه هرگاه  
 اخلاک بخند برکنی و متذکر شد قبل از دخول در رکعت  
 دیگر اینها میکند بان بها بعد از شل آن فراموش  
 نمود رکوع را و متذکر شد قبل از سجود بر پنجپزد و  
 میایستد و رکوع را بجای آورد و هرچند هرگاه  
 نمود بواجب غیر رکعت و متذکر شد قبل از نماز  
 رکعت بجای آورد و اما بعد از هرگاه متذکر شد  
 بعد از دخول در رکعت نماز صحیح است و چیزی بر او نیست  
 مگر تلاوت و تلاوت و سجده سهو در مواضع مخصوصه  
 که ان شاء الله بیان خواهد شد **فصل** در احکام شائستگی  
 نماز که

بدانکه هرگاه شك تعلق بگیرد بفعلی از افعال فارسی  
 هرگاه داخل در فعل دیگر نشده بجای آورد **متذکر**  
 فیدر او هرگاه داخل در فعل دیگر شده اعتنائی بشك  
 نمیکند و نماز را تمام میکند و در صورت اولی هرگاه بعد  
 شخص شد که شك فیدر ایا آورده نماز را اعاده  
 میکند هرگاه شك فیدر رکعت باشد و الا نماز صحیح است  
 و در صورت ثانیه فرق بینت مابین آنکه شك بعد  
 از هر فعل واجب باشد یا بعد از دخول در فعل  
 شك نیست و هرگاه شك کند در فعل بعد از دخول  
 در مقدمه فعل دیگر هرچنانکه هرگاه شك کند در  
 رکوع بعد از دخول در وقت آن برای سجده یا در سجود  
 آن بر خاستن آن برای قیام **متذکر** فیدر ایا آورد

داخل از اعاده نماز است و هرگاه شك تعلق بگیرد بعد  
 رکعات نماز پس هرگاه شك کند در نماز در رکعت یا  
 سه رکعت یا در دو رکعت اولین از نماز چهار رکعت  
 یا آنکه نداند که چند رکعت کرده است نماز باطل است  
 و هرگاه شك کند در دو رکعت اخیرین از نماز چهار  
 رکعت پس این بر چند صورت است **صورت** اولی شك در  
 دو رکعت است پس هرگاه قبل از رفع سجده ثانیه یا  
 نماز باطل است و هرگاه بعد از آن باشد بنا بر سه  
 میگذارد و نماز را تمام میکند و دیگر رکعت پستاده یا در  
 نشسته بجای آورد بنا بر سه **صورت** ثانیه  
 و اعاده نماز است بعد از نماز احتیاط **صورت** ثانیه  
 شك بین این سه و چهار است بنا بر چهار میگذارد  
 نماز را

و نماز را تمام میکند و بعد از نماز یک رکعت ایستاده  
 یا در رکعت نشسته بجای آورد و لحاظ تعیین آخر  
 صورت ثالثه شك در مابین دو و چهار است  
 بنا بر چهار میگذارد بعد از اتمام رکعت و بینین  
 بجای آورد در دو رکعت و نماز را تمام میکند و بعد  
 در دو رکعت ایستاده بجای آورد **صورت** دهم  
 در مابین دو و سه و چهار است بنا بر چهار  
 میگذارد و بعد از نماز یک رکعت ایستاده  
 یا در رکعت نشسته بجای آورد و لحاظ تعیین آخر  
 صورت ثالثه شك در مابین دو و چهار است بنا  
 بر چهار میگذارد بعد از اتمام رکعت و بینین  
 بجای آورد در دو رکعت و نماز را تمام میکند و بعد



دو رکعت ایستاده بجای آورد صورت رابعه شک  
در مابین دو و سه و چهار است بنابر چهار رکعتی  
و بعد از نماز دو رکعت ایستاده و دو رکعت نشسته  
بجای آورد صورت خامسه شک فمابین چهار و  
پنج است پس هرگاه شک بعد از اتمام سجده بنابر  
بر چهار میگذارد و در وجه سه و بعد از نماز بجای  
آورد و هرگاه قبل از رکوع باشد جماعه بترجیح کرده  
که رکعت را هم بنزد و هر یک رکعت شک میان سه  
و چهار و حکم آن را بجای آورد و ظاهر اینها قیاسیه  
اولی است و هرگاه بعد از رسیدن به رکوع و قبل از  
رفع دامن از سجده اخیر باشد مقتضای اطلاق فعلی  
انست نیز بصورت اول و احوط اعاده نماز است  
اجتناب

اجتناب و از این می شک صورت دیگر هست که در کثرت  
الاسرار متعرض شک ایم و چون آنها غالباً واقع میشوند  
متعرض آنها در این مختصر نشدیم و شک کثیر الشک  
نیست و خداوند کثرت معرفت است پس هرگاه عرفاً  
مدق کثرت شک متقاضی اعتباری ندارد و بنابر  
بر وقوع شک کثیرینه میگذارد مگر اینکه مستلزم  
بطان باشد که در این صورت بنابر عدم وقوع  
گذارد و با جمله در هر حال بنابر بر صحت میگذارد  
چیزی بر او لازم نیست و هیچ چیز معتبر نیست  
امام با حفظ مائوم و شک مائوم با حفظ امام بلکه  
هر یک در صورت شک رجوع بدیگری مینماید کیفیت  
اطلاع هر یک دیگری را بایمان و اشیان و قرائین و حکم

و در کلمات مناسب است و هم چنین اعتبار شک نیست  
در نماز احتیاط و در وجه سه و بلکه بنابر بر صحت  
میگذارد و هیچ چیز اعتباری ندارد شک هرگاه  
در افعال نماز یا عدد رکعات یا شرایط نماز باشد  
بعد از فراغ از نماز یا در حین نماز باشد بعد از فراغ  
وقت یا بعد از رکعت نافله یا حذفاً نافله باشد بلکه  
خجرات مابین کردن و نکردن شک وینه اگر چه نماز  
افضل است و در جای که شک معتبر است ترویج مذکور است  
و هرگاه بعد از ترویج علم یا ظن حاصل شد عمل بجهل  
یا ظن می کند اگر چه در نماز و رکعتی باشد و اگر چه در  
رکعت اولی باشد از چهار رکعتی باشد بنا بر مقتضای هرگاه  
بعد از ترویج علم یا ظن حاصل شد عمل بحکم شک میکند  
در هرگاه

و هرگاه شک بعد از ترویج علم یا ظن حاصل شد عمل بحکم شک میکند  
**فصل ششم** در نماز احتیاط است بدانکه واجب است در  
نماز احتیاط نیست باین نحو که نماز احتیاط میگویند قریب  
و تکیه الاحرام و قرائت سوره حمد و تکبیر و سجده و تشهد  
و سلام علی المشهور و نایب بر این واجب نیست قریب  
اینان بنماز احتیاط بعد از فراغ و مجزی نیست باین  
از نماز احتیاط و هرگاه ایمان خود یکی از سبب لغات  
قبل از نماز احتیاط احوط ایمان بنماز احتیاط و اعاده  
نماز است و هرگاه قبل از نماز احتیاط مختصر شود نماز  
بود و عدم احتیاج بنماز احتیاط واجب نیست بجا آوردن  
آن همچنانکه هرگاه مختصر شود این مطلب بعد از آن مختصر  
مختصر بود و هرگاه در اشیای نماز احتیاط مختصر شود

در نماز

در نماز  
باین ترتیب



مطلب احوط تمام نماز احتیاط و عدم قطع آن است و هرگاه  
 شخص شود نقصان نماز بعد از نماز احتیاط نماز صحیح  
 و هرگاه در شایع نماز احتیاط شخص شود نقصان  
 احتیاط نماز صحیح است احوط تمام نماز احتیاط و لغایه  
 نماز است اگر چه ظاهر بوضوح آن کفای با تمام نماز  
 احتیاط است **فصل چهارم** در احکام دو سواست بلکه  
 دو سجده سهو واجب بشود بسبب چند چیز اول فراموشی  
 یک سجده است و آن موجب ندارد یک سجده و دو سجده  
 سهو بشود علی الاحوط اگر چه اوصاف عدم وجوب سجده  
 سهو است دقیم فراموشی تشهد است و آن موجب سجده  
 سهو است و مشهور تقیاً تشهد را نیز لازم میدانند  
 و آن احوط است بسم کلام است اندک فراموشی یا کمال

نم

فارغ شدن آن نماز علی الاحوط چهارم سلام بجا  
 علی الاحوط پنجم شکر ما بین چهار و پنج است هر  
 چنانکه ذکر شد بلکه احوط ایجاب دو سجده سهو  
 از برای هر مرتبه بوده و نقصانی که مبطل نباشد و  
 محل آن دو سجده بعد از سلام است علی المشهور و هرگاه  
 سبب سجده انجلی یا امام و سایر مردم و عارض شود  
 واجب است سجده بر مردم و هرگاه انجلی یکی از آنها  
 باشند دو و دیگر عریان دیگر لازم نیست و واجب است  
 بجا آوردن آن دو سجده و در اقبل از فعل منافعه  
 هرگاه اهل حال کرد بجا بیاید و در آنجا سهوا هر وقت که  
 بخاطرش عد بجا بیاید و هرگاه عدا اهل نماید و بجا  
 بیاید و در آنجا مشهور است که نماز باطل میشود و باید

لازم است ایجاب آنها اگر چه مدته بطلان بخامد و بعضی  
 از ما موجب بطلان دانسته اند و آن احوط است و  
 متعدد میشود سجده سهو بتعدد ایجاب علی الاوق  
 پس هرگاه سلام بجا و کلام بجا هر دو از او صادر شود  
 لازم است که دو دفعه دو سجده سهو بجا آورد و  
 واجب است تعیین سبب و تقدیم آنچه سبب  
 مقدم شده است علی الاقوی اگر چه احوط است که بقیه  
 آن دو سجده است که بقیه کند باین نحو که دو سجده  
 سهو بجا میاید و مرتبه ای الله بعد سجده رود و سر بردارد  
 و بعد از آن سجده دیگر بجا آورد و سر بردارد و بعد از آن  
 تشهد خفیف و سلام بجا آورد علی الاحوط اگر چه اوقی  
 عدم وجوب تشهد و سلام است بلکه همان دو سجده کفای  
 میکند

می کند هم چنانکه حدیث معتبر بر آن دلالت می کند  
 و واجب نیست ذکر دو سجده اگر چه احوط و افضل است  
 و محتاج است که دو سجده بگوید بسم الله و بالله و  
 صلی الله علی محمد و آله یا بگوید بسم الله و بالله التکلیف  
 علیک ایها النبی و رحمت الله و بركاته یا بگوید بسم الله  
 و بالله اللهم صلی علی محمد و آله و اوجب است در آنجا  
 سجده بر هفت موضع و وضع پیشانی بر چیزی که  
 سجده بر آن صحیح است مثل سجده نماز بلکه احوط  
 اعتبار طهارت و سر و استقبالات نیز خاتمه  
 در احکام است و در آن چند فضیلت **فصل اول**  
 در احضار است و اجابت در حال احضار که میت  
 را در بیتله بکند باین نحو که او را مستلماً بخوابانند

مزار



و در باطن پاهای و قبله باشد و بعضی از علما  
 اینرا مستحب میدانند و قلا قلا حوط است و مستحب  
 که تلمیذین کنند و از شهادت بر توحید و رسالت  
 واقربا بمنه انی عشره کلمات پنج و آن اینست  
 لا اله الا الله محمد اعظم<sup>لعظم</sup> الکرم لا اله الا الله العلی  
 سبحان الله رب السموات السبع و رب الارضین سبح  
 و ما یقین و ما یقین و رب العرش العظیم و الحمد لله  
 رب العالمین و همچنین مستحب است قرائت قرآن نزد  
 او قبل از موت و بعد از موت خصوصا سوره بقره  
 و القصص قبل از موت و هرگاه جان کند بر آورد  
 باشد مستحب است که امثال کند بکمال در آن نما  
 میگرد و بعضی اینرا مستحب میدانند مطلقا و همچنین  
 مستحب است

مستحب است که بعد از موت چشم و دهان او را هم  
 گذارند و دست او را بکشند بدو جلوی او و همچنین  
 ساقهای او را بپوشانند بتراب و بخیل نمایند  
 بجهنم مگر اینکه حال او معلوم نباشد و آن وقت  
 صبر می کنند تا قیام حجت حاصل شود و آن علامات  
 مقرر و مکرر است که بر روی شکم آن اهل حق  
 بگذارد و همچنین مکرر است که در حال احتضار  
 جنبی با چاقی در نزد او حاضر شود **فصل دوم**  
 در تغفیل میت است بدانکه غسل دادن میت از وجبات  
 کفایت است با این معنی که بر همه مکلفین واجب است  
 و هرگاه یک نفر غسل را بجا آورد دیگران ساقط است  
 و همچنین نکفین و دفن کردن و نماز کردن بر او واجب

و احاث کفایت است و لای با حکام میت شهور است  
 نسبت بزن و فوق نیست در زوجیه مایه دانه و  
 منقطع و حرج و امه و مدخوله و غیر مدخوله و مطلقه  
 بطلاق رجعی و حکم در فحشاء قبل از انقضای عده  
 طلاق و جایز است از برای مرد و زن که هر یک غسل  
 بدهند و یکی بر در خالینکه میت از آنها برهنه باشد  
 و ضرر و فتنه است که لباسی انداخته شود و از روی لباس  
 شسته شود اگر چه حوط است و همچنین جایز است  
 که مالک و کنیزیت دیگر را غلبه دهند و بعد از زوج  
 و مالک و احرام اولی و مقدم میباشند بر دیگران و از  
 انادب و احرام هر کدام که اولی بهرات هستند اولی با  
 هشد و هرگاه وارث متعدد باشند حوط اعتبار از آنست  
 و هرگاه

و هرگاه وارث طفل یا مجنون یا غایب باشند حوط اعتبار  
 از آن احکام و سایر احرام است اگر چه احتمال سقوط  
 اعتبار از آن در ایض صورت خالی از وجه نیست و هرگاه  
 ولی مشاع نماید احکام میت و از آن غیر بدارن  
 لازم است و واجبات و فودن مع الامکان و اگر ممکن  
 نباشد ساقط میشود اعتبار از آن علی الاقری و یا  
 مدار در آن در جایکه معتبر باشد بر آن نفی است  
 یا آنکه علم بر صافی ولی امر کفایت میکند حوط اولی  
 اگر چه احتمال ناف خالی از وجه نیست و هرگاه اولیا  
 میت بجا و نشاء باشد رجال اولی هستند از زنان  
 میت زن باشد باین مشهور و حوط احتضار و غسل  
 بصورتیکه میت مرد باشد و یا در صورتیکه زن باشد



احوط جمع مایه زن و مرد است باین نحو که  
 احدی باذن دیگری مباح شود یا آنکه هر دو <sup>لحق</sup>  
 دیگران دهند و مقتضی و ضروری و ادنی است  
 و احتیاط خوب است و شرط است که غسل قبل میت  
 باشد در گوشت و غایت پیر چنانست که مرد <sup>زن</sup>  
 را غسل بدهد یا زن مرد را غسل بدهد مگر در حمام  
 و مالک و کثیر و پیر سه ساله و دختر سه ساله  
 و بعضی چنان دانسته اند غسل دارد پسر و دختر را  
 مادامیکه نظر با آنها جایز باشد و قولا و الا حوط  
 و هم چنین شرط است که غسل دهند انشی عثری  
 باشد پیر چنانست که کافر و مخالف میت را غسل  
 بدهند در حالت اختیار و هرگاه انشی عثری ممکن <sup>باشد</sup>  
 جایز است

جایز است که اهل کتاب و مخالف غسل بدهند  
 و لغاده لازم نیست بعد از تمکن از انشی عثری اگر  
 چه احوط است و واجب است غسل دادن میت  
 انشی عثری پس غسل دادن کافر لازم نیست و  
 چنین مخالف علی الا قریه و واجب نیست غسل <sup>کافر</sup>  
 و کفن کردن شهید و هر چنانست که غسل بر او  
 واجب شده باشد و قبل از قتل غسل کرده باشد  
 و باین صورت غسل دادن او بعد از قتل لازم <sup>نیست</sup>  
 و در حکم میت است سینه یا عضوی که در آن سینه  
 باشد بنا بر شهود و هرگاه عضو باشد که سینه  
 در او نباشد لازم است که غسل داده شود و در  
 حزن و بیچارگی شود و در من شود علی الا حوط بلکه

احوط و جوب حوط است نین بلکه احوط الحاق  
 قطعه میان نه از حی است نیز و ظاهر این است که  
 استخوان بیکوست در حکم استخوان با گوشت است  
 مگر مثل دندان نناخن و بخوابها و هرگاه طفل  
 چهار ماهه سقط و اجبات که او را غسل بدهند  
 و در جامه به پیچند و دفن کنند و احوط زیاده  
 حنوط است و هرگاه از چهار ماه کمتر باشد  
 لازم است که در جامه پیچند و دفن شود بنا  
 بر <sup>نمای</sup> جمعی از علما و ان احوط است و هرگاه غسل  
 دادن میت بخوبی که مذکور شد ممکن نباشد واجب است  
 که دفن کرده شود بدون غسل و اما کیفیت غسل  
 پس بدانکه واجب است که میت را سه غسل بدهند  
 بدر

بدر و کافور و باب خالص و اجبات <sup>نیست</sup>  
 در میان <sup>مستحب</sup> بخوبی که ذکر شد و مدار در  
 و کافور صدق اب سدر و اب کافور است  
 و جایز نیست انتصار بر کثران سه غسل کردن  
 ضرورتی که در ایستادن الکفای میشود یا بخریدن  
 از اغان و هرگاه سدر کافور بپا نشود کفای  
 میشود بیک غسل یا بخالص اگر چه احوط سه غسل  
 باب خالص و هرگاه بعضی از اغان ممکن نشود <sup>حوط</sup>  
 است که میت بپوشیده رده شود بدل از غسل و هرگاه  
 خوف سترق شده جلدیت باشد از غسل دارد  
 او واجب است که بپوشیده رده شود و اجبات <sup>غسل</sup>  
 میت ترتیب مایه اغان باین نحو که اول سر <sup>کردن</sup>  
 و مایه ایاض  
 انشال

و مایه ایاض  
 انشال



و گفته شده شود و بعد از آن طرف راست  
بعد از آن طرف چپ و ساقها میشود ترتیب بفرم  
بردن میت را در باب یکدفعه واحد **فصل سیم**  
در تکفین است و واجب است تکفین میت در قطعه  
اعم از اینکه میت مرد باشد یا زن یا خنثی یا صبیغ  
و مشهور است که آن سه قطعه لنگ است  
و پیراهن و لفافه که سائر جمع جسد باشد و بعضی  
اکتفا کرده اند به ثوب که شامل جمع جسد باشد  
و قول اول احوط است و ظاهر آنست که در لنگ  
پیراهن صدق عرفی کفایت میکند و احوط در لنگ <sup>انست</sup>  
که از ناف تا زانو پوشانند و احوط از آن <sup>است</sup>  
که پیشانی بپوشانند و قدمها را و احوط در پیراهن <sup>است</sup>  
که از ناف تا زانو پوشانند

که از ناف تا زانو پوشانند و احوط در لفافه آن  
است که در طول زیاد باشد بخوبی که بتوان بست  
از آن است که از <sup>پوشانند</sup>  
از سر و قدم و در عرض بتندی زیاد باشد بخوبی <sup>شانه م</sup>  
بخوان بست آنرا که بر روی هر پهنند از روی  
و هرگاه سه پارچه ممکن نشود جایز است اکتفا  
به یک پارچه که شامل جمیع بدن باشد و اگر این <sup>مکن</sup>  
نباشد نشود جایز است اکتفا به یک پارچه که شود  
گاه اینهم ممکن نشود جایز است که بر پا یا دهن شود  
و واجب نیست بر مسلمین بدل کردن و در و کافران  
و غیر آنها از این محتاج آید میت است بلکه <sup>سخت</sup>  
و مقبر است در کفن اینکه ظاهر باشد و مغضوب  
و حریم نباشد و احوط ایست که از جلد و پیری <sup>موی</sup>

حیوان مذکی نیز نباشد و مذکور شد باشد <sup>حیوان</sup>  
حقوق کردن میت را بعد از غسل صحیح کردن <sup>ضعیف</sup>  
سجود بکام و زود دانستن کفایت میکند مگر در <sup>بسیک</sup>  
میت محرم باشد که در این صورت جایز نیست که بگوید  
حقش را بکشد یا بر او چیزی را بگذارد و اگر چه از غیر  
کافران و وجه در تحنيط بچه در تقبیل و واجبات  
میت از سد و کافران و کفن از اصل است که خارج  
میشود اگر چه مدیون باشد و کفن از وجه بر <sup>جست</sup>  
و هم چنین سایر واجبات علی الاحوط و هرگاه <sup>میت</sup>  
چیزی ساقط شود از مؤمنه و واجبات است که در کفن  
او گذاشته شود **فصل چهارم** در خاکسپاری است  
واجب است نماز بر هر کسی که اظهار شهادتیه کند و حکم  
بکفر

بکفر نباشد اعم از اینکه مرد باشد یا زن شیعه باشد  
عشری باشد یا سنی یا غیر آنها از فرق مسلمین <sup>میشود</sup>  
ما بین علماء و جوب نماز است بر طفل شش ساله  
احوط است و اولی نماز اولی تغبیل است و گذشت  
و نماز میت پنج تکبیر است بر مؤمن و چهار تکبیر <sup>است</sup>  
بر منافق و احوط و جوب دعا است ما بین تکبیرات  
ظواهر اینست که دعای مخصوص واجب باشد  
بلکه کفایت می کند بعد از تکبیر اول شهادتیه و  
بعد از تکبیر دوم صلوات بر پیغمبر و آل <sup>بعد</sup>  
آن تکبیریم دعا از برای مؤمنه و بعد از تکبیر <sup>است</sup>  
دعا از برای میت پس کفایت می کند که بگوید بعد  
تکبیر اول لا اله الا الله و اشهادان محمد <sup>الله</sup>



و بعد از دیگر ثانی اللهم صل علی محمد و آل محمد و بعد  
 از دیگر ثالث اللهم اغفر للمؤمنین و المؤمنات و بعد  
 از دیگر رابع اللهم اغفر لهذا المیت اینها در صورتیست  
 که متباین <sup>و حاجتی</sup> عشره باشد و اگر متباین نباشد بعد از دیگر  
 ثالث بگوید اللهم ملا جوفه نا دا و قبره نا دا و سلط  
علیه الخیل و العقاب و اگر مستغنی باشد بگوید  
اللهم ان كان من اهل الجنة فاعف له و ارحمه و تجاونه  
عنه و هکاه طلع بکبید اللهم اجعله لا یوبه  
 و لنا سلفا و من طاهرا و اجرا و واجبات در نماز میت  
 نیست و استقبال نمیکند و محرابها را و گذاشتن سر بر  
 بطون راست نماز گذار مگر آنکه ماموم باشد و پشت  
 حوا باشد میت در حال نماز و جایز نیست که نماز گذار  
 از میت

از میت بیاید و بعد باشد و جایز نیست نماز میت  
 قبل از تعزیه و تکبیر یقین مکن نباشد میت را در تن  
 می گذارد و عوده او را می پوشد اگر چه <sup>سند</sup> نجس است  
 باشد و نماز می کند و بعد از آن می کند **فصل پنجم**  
 در دفن است و اجابت دفن میت بوجوب گناهی و  
 مقرر واجبات آن اینست که پنهان شود جسد میت  
 در قبر خاک بخوری که محفوظ ماند جدا و از بیاض  
 و ظاهر شود بوی او و هرگاه دفن متعذر شود  
 بسبب جملت زمین و بخواب جایز است که بگذارد  
 او را در بنایی و پوشاند او را بخونی که در گند  
 و هرگاه کسی در گشتی میرد و متعذر باشد بر دفن او  
 واجبت است که او را در دریا بیندازد بایه نحو که چیز

و هرگاه تمسید ممکن  
 باشد به جسم میت  
 دست او بعد از  
 کفن می کنند و بعد  
 نماز می کنند و طاهر  
 نکند ۴ ۵

فصل مثل سنگ و هکاه بر پا یا موضع دیگران می  
 بیند و بعد بیا می اندازد یا آنکه او را در حوض یا  
 داخل می کنند و دریا می اندازد و احوط یقینا <sup>اجزاست</sup>  
 با امکان و واجبات در حال دفن که میت را <sup>است</sup>  
 صحرا باشد مگر آنکه میت دند کاوزه باشد که حامله  
 شده باشد از میمان که در این صورت آن دند کاوزه  
 پشت بقبله می خفا باشد و حرام است بفرستادن <sup>جنب</sup>  
 مثل موث بعد از دفن مگر در چند موضع که در کشت  
 الاسرار مشعر شده ایم و هم جنب حرام است یا در  
 کردن توپ از حقه مردن تا در بینان پدید و برادرینا  
 بر مشعر باب **سیر** در کوفه است و در چند <sup>است</sup>  
**فصل اول** در شرایط واجب کوفه است و شرط است  
 در وجوب

در وجوب کوفه مال بلوغ و عقل و حریت و مالک بودن  
 ممکن از تصرف در آن پس واجب نیست کوفه در اموال  
 طفل و دند و اموال مجنون و دند بر ملوک و دند بر  
 مالک دند بر غیر ممکن از تصرف مثل کسی که مال را  
 حبس کرده باشد و نتواند که تصرف کند در آن <sup>حاجت</sup> تقا  
 کوفه بر کافر و کفر صحیح نیست **فصل دوم**  
 در بیان چیزهاییست که در کوفه <sup>جمله</sup> واجبات  
 واجبات کوفه در سر و کاف و کوفه و مطلق  
 فقره و در کف و جو و حن و در کشتن واجبت  
 در عینا و دند و در زنده و نابالغ و نابالغ  
 تا پنجمه و یک پنج شراست پس در کشتن پنج شریعی  
 واجب نیست و پنج شراست یک کوفه و دیگر

۴

بسم



لایم نیست تا آنکه بد شر برسد و در او کو سفند  
 لایم است و دیگر لایم نیست تا آنکه بپا زده برسد  
 و در آن سه کو سفند لایم است و دیگر لایم نیست تا آنکه  
 بد بیت برسد و در آن چهار کو سفند لایم است  
 و دیگر لایم نیست تا آنکه بد بیت و پنج برسد و در آن  
 پنج کو سفند لایم است نصاب ششم بیت و شش  
 و در آن واحیات است بنت مخاض یعنی شری که داخل  
 در سال دهم شده باشد نصاب هفتم می و شش است  
 و در آن لایم است بنت لبون یعنی شری که داخل  
 سال سیم شده باشد نصاب هشتم چهل و شش است و  
 در آن لایم است حقه یعنی شری که داخل در سال  
 چهارم شده باشد نصاب نهم شصت و یک است و در آن  
 لایم است

لایم است جذعه و آن شری است که داخل در سال  
 شده باشد نصاب دهم هفتاد و شش است و در آن  
 دو بیت لبون است <sup>لایم</sup> نصاب یازدهم بود و یک است  
 و در آن دو حقه است نصاب دوازدهم صد و یک است  
 و یک است و در آن چهل و پنجاه شری که حقه لایم است  
 و در چهل شری که بنت لبون لایم است و در  
 دو نصاب است اول سی و در آن لایم است بنی  
 و آن کاویت که یک سال داشته باشد دهم چهل  
 و در آن سه لایم است و آن ماده کاویت که  
 داخل در سال سیم شده باشد و هرگاه از چهل گذشت  
 بخیر است باین اختیار هر یک از این دو نصاب  
 و در کو سفند پنج نصاب است اول چهل است و

و در آن کو سفندی لایم است دهم صد و بیت  
 یک است و در آن دو کو سفند لایم است یکم و بیت  
 و یک است و در آن سه کو سفند لایم است چهارم  
 سصد و یک است و در آن چهار کو سفند است پنجم  
 چهار صد است و در هر صد کو سفند یک کو سفند  
 لایم است و در هر یک از نطفه و نفقه و نصاب آن  
 نصاب اول طلاق است و دنیا است که بیت شفا  
 شرعی بوده باشد و آن پانزده شمال صیرفاست  
 و در آن نصف شمال شرعی است و نصاب دهم چها  
 دنیا است و در آن عشر دنیا است و در کمتر از این  
 دو نصاب زکوة نیست و نصاب اول نفقه و دو بیت  
 دهم است و آن صد و چهل شمال شرعی است و صد  
 شمال

پنج شمال صیرفت و در آن پنج دهم است و آن  
 شمال و نیم شرعی است که عبارت از دو شمال  
 صیرف است و پنج مثقال شمال و نصاب دهم چهل  
 در هر صد است و در آن یک در هر صد است که عبارت  
 از نیم شمال شرعی و خراج است و آن نیم شمال  
 صیرف و پنج عشر شمال است و در غلات یکضا  
 و آن سیصد صاع است و آن بوزن شاه مثلاً  
 در اصغران صد و چهل و سه من و سه چهار یک  
 و پنجاه و بیت و پنجاه و در معاد نیم و پنج شمال  
 و بوزن تبریز منصفان است و مقدار وی که باید  
 خارج شود از غلات بعد از رسیدن عشر است  
 اگر باین از باریش یا هر باشد و اگر در این خود

و پنجم



محتاج بخرج ومانندان باشد مردان نصف شراست  
 و هرگاه زراعت کاهی باب لغز و باران آب بخورد  
 و کاهی باب چاه و مخزن مدار بر اگر است و اگر  
 مساوی باشند از نصف آن حاصل عشر باید داد  
 و از نصف دیگر نصف عشر و وقت تعلق زکوة  
 بفلان صدق اسم است در کس و وجودان متحقق  
 با نقاد و حب و بنده شدن دانه و در مویر غوره  
 شدن و در خرما بر شدن است و شهود و جوارنا  
 زکوة است در غلات تا بقصیفه دانه در کس و جو  
 تا خشک شدن در مویر و خرما و واجب نیست زکوة  
 در غله مگر در صورتیکه مالک آنها شود بذاعت قبل از  
 زمان تعلق و جوب و زکوة تعلق میگرد بفلان بعد  
 از آن

اخراج حصه سلطان و در احوال سلاطین شراست  
 احوط عدم اعانات هم چنانکه احوط عدم استناده  
 مؤنسات مطلقا و شرط است در تعلق زکوة در کس  
 و کسب و شرا و اینکه سائمه باشد یعنی اینکه بعلف  
 صحرا بچرند پس هرگاه معلوم باشد اگر چه در بعض  
 سال باشد زکوة تعلق نمیگردد با آنها و همچنین  
 در تعلق زکوة با آنها حلول حول یعنی مالک یک سال  
 مالک آنها باشد بعد از نصاب و از برای اولا و آنها  
 نیز معتبر است حلول حول از حیث زاید و کفایت  
 نمیکند حلول حول در مادرهای آنها و همچنین  
 شرط است در تعلق زکوة با آنها اینکه عوامل باشند  
 پس هرگاه عوامل باشند زکوة تعلق نمیگردد با آنها و شرط

در تعلق زکوة بطلا و نقره حلول حول و اینکه  
 مسکوک بیکه معامله باشد و زکوة تعلق میگرد  
 بعین جناس زکوة نه بدمه بنا بر اموال کس  
 جایز است دادن قیمت آنها و معین نیست کفایت  
 آنها داده شود و در مانع از وجوب زکوة نیست  
 و هم چنین نفر مالک مانع نیست کس و در نیست که  
 هرگاه مالک غیر باشد بتواند که بمصرف خود پس ساند  
 و همچنین اگر مدیون باشد و از ادای دین عاجز باشد  
 فصل سوم در بیان زکوة است و مصرف زکوة هفت  
 صنف است اول فقراء و مساکین یعنی کسانی که مالک  
 مئونه سال نباشند نه بالفعل و نه بالقوه و ثبات  
 میشود فقر بعلوم و بشهادة عدلین و احوط عدم اکتفا

بقول عدل واحد و معرفت بین اصحاب فقر است  
 بقول مدعی فقر اگر از اینکه ضعیف باشد یا قوی  
 اگر از اینکه موقوف بفنا بوده یا بنوده باشد و احوط  
 علاوه بر موقوف قس است در صورت سبق بفنا و قی  
 عاملین اندوایشان کسان هستند که بقیه شده  
 اند و کسی که شرف زکوة از مردم و جمع و ضبط و کفایت  
 و حل نموده هر چند حق باشد بجماعت از کفایت  
 هستند که تا لیس کرده شده فلوی ایشان از برای  
 جهاد و جهاد غلبت الله است یعنی غلبه  
 که در نزاعی جز در محنت و مشقت نباشند  
 و همچنین غلبه که بکتابت شده باشد و عاجز باشد  
 از ادای مال الکتابه و هم چنین جایز است مصرف

الکتابه



زکوة و معتق عبد اگر چه در شدة و شدة باشد  
 لکن بشرط اینکه محقق دیگر از سایر ضایع باشد  
 بچهار مرتبه و ایشان کافی هستند که مدیون یا  
 دانا و ای دین عاجز باشد و هرگاه فقیر مدیون  
 باشد جایز است از برای مالک که زکوة را بعبودیت  
 برادر طعم از اینکه مدیون فقیر نداده باشد یا مرد  
 باشد و همچنین جایز است از برای دین فقیر مدیون از آن  
 زکوة اعم از اینکه نداده باشد یا مرد یا زن یا عیال  
 اینکه مدیون پدر مالک باشد یا غیره از اشخاص که  
 واجب النفقة مالک باشد یا غیره از اشخاص که  
 و ان مطلق خیر است حکم این السیلات و ایشان  
 گفته اند که در عزیمت فقیر باشد اگر چه در زکوة  
 حذر

حذر غیبه باشد بشرط آنکه سفر معصیت نباشد  
 عاجز باشد از مرض یا از و خشن چیزی که مدیون  
 دارد و هرگاه از مدح حاجت برآید باید بپوشد  
 بشرط است در محقق زکوة اسلام و ایمان مکرر  
 صنف بیستم و ششم فالجمله بر جایز است زکوة داد  
 بکار یا مخالف و در اشراط عدالت خلافاست  
 و احوط اعتبار است اگر چه اموال عدم اعتبار است  
 و حقیقه اموال جمیع که در اعتبار عدالت در  
 عامه و احوط است و جایز است دادن زکوة  
 با طفال شیعه یا بنی خنوخ که حدیثی غیر از اینها  
 برسان یا بکسی بدست که محل افتاد باشد که بمصرفه طفا  
 برسان یا بخود طفل بدست اگر خطای جمع باشد که طفل

بمصرف خود میرساند و هم چنین شرط است در محقق  
 اینکه واجب النفقة مالک نباشد مثل پدر و مادر  
 و اولاد و منجم و زوج و مملوک و جایز است دفع  
 غیره اگر چه از اقرار بدهنده باشد مثل برادر  
 عم و عمو و هرگاه کسی که واجب النفقة غیر است در  
 توسعه نباشد می تواند که زکوة از غیر مفتوت  
 از جهة توسعه بگیرد و هم چنین هرگاه نفقة مفتوت  
 کفایت احوال او را بکند اما کفایت عیال واجب  
 النفقة را نکند و می تواند که زکوة بگیرد و همچنین  
 دفعه متعین باری تواند زکوة بگیرد با فقر حتم  
 زکوة بر وجه ناشزه اگر چه فقیر باشد و هم چنین  
 عبدان و جایز است از برای منجمه که زکوة حوز را  
 بفرم

بزوجه خود بدست اگر چه از بیع بمصرف او و اولاد او  
 برسان و هرگاه عیال او کسی باشد که واجب النفقة او  
 نباشد جایز است که زکوة باو بدهد و جایز است  
 که مالک زکوة را بواجب النفقة خود بدهد هرگاه  
 عامل باشد یا آنکه بجهاد برود یا آنکه مدیون باشد  
 یا آنکه مکاتب باشد یا ایه السبیل باشد لکن این السبیل  
 میگرد زاید بر نفقة حضرات و هم چنین شرط است  
 در حقیقت زکوة که هاشمی نباشد در هرگاه هاشمی باشد  
 زکوة غیر هاشمی را می تواند که بگیرد و زکوة هاشمی  
 هاشمی حلال است و از برای هاشمی جایز است گرفتن  
 صدقات مندوبان غیر هاشمی و هم چنین صدقات  
 واجبه غیر از زکوة علی الاقوی و متولی خارج زکوة







کسی علییه باشد بنا بر شهر و احوط عدم اعتبار آن  
 شرط است و هرگاه از عبد مکاتب متدی زاده شده یا  
 واجب است بر وی زکوة فطر بقدر حریت و بعد از  
 شرایط واجب است دادن زکوة خور و هر کسی که  
 عیال و باشد مثل زوجه و اولاد و غلام و کنیز  
 و خادم و پیمان و محض آنها و زکوة عیال زکوة  
 سا فطرات و معتبر است در دادن زکوة فطر مقصد  
 قریب پس هیچ نیست بدون قصد قریب و مصرف  
 زکوة فطر مصرف زکوة مالیه است و احوط صرف  
 در فقراست پس جایز نیست دادن زکوة فطر بغير  
 منقذاتی مشرب و باطفال و فقیهین زکوة فطر و آن  
 عیب ندارد چنانکه در زکوة مال ذکر شد و هم چنین  
 جایز نیست

جایز نیست پس عیز هاشمی دادن فطر و اینهاست  
 و هرگاه عیال هاشمی عیز هاشمی باشد عیز فطر  
 او را بهاشمی داد و هرگاه عیال عیز هاشمی باشد  
 فطر او را بهاشمی بخوان داد و متولی دادن فطر  
 مالکیت یا وکیلان یا امام یا منصوب از جانب امام  
 و افضل در زمان غیبت دادن بقهقهاء شیعه است  
 و احوط اینست که بهر فقیری کمتر از یک صاع داد  
 نشود مگر آنکه جماعتی کمترین جمع باشند و ممکن بنا  
 که بهر یک یک صاع داده شود و در این صورت کمتر  
 از یک صاع دادن به عیالست و جایز است که بعضی  
 واحد نقد داده شود که عتی شود و افضل خضار  
 اقربا است بعد همایکان و بهتر خرما صاحبان علو

و فقیه است و غیر زکوة فطر هر چیز است که وقت  
 غالباً مبلد زکوة دهند باشد اگر چه قوه غا  
 حذر زکوة دهند نباشد و احوط امتضاد است بر آن  
 و جواد و دانند که آنها را زکوة دادند و دادن قیمت  
 اینها نیز جایز است و نقد و فطر یک صاع است  
 و آن بزمین بودن شاه است الا بیت پنجمینال حیر  
 و اول وقت و جوب زکوة فطر داخل شدن ماه راتلا  
 و جوب قایل شده اند که اول وقت دخول شهر است  
 است و قول اول احوط است و جایز است که قبل از  
 دخول وقت زکوة نگیرد به نیت قرض و بعد از  
 دخول وقت حسب کند و در آخر وقت آن خلاف  
 و احوط عدم تأخیر است از نماز عید و هرگاه وقت خارج  
 واجب است

واجب است که زکوة را بدهد و جایز است که نقد داد تا بد  
 اینها در صورتی است که عزل کرده باشد زکوة را و هرگاه  
 عزل نکرده باشد احوط اینست که زکوة را بدهد و نقد  
 قریب مطلقه و متغیر را یا نقد نشود و هرگاه  
 تا چیز بیندازد فطر را بعد از عزل آن وقت ممکن  
 باشد بحتی و ساییدن و تلف شود ضامن خواهد  
 بود و هرگاه ممکن نباشد ضامن نخواهد بود و کلاً  
 در جواز حمل ببلدی دیگر با وجود محقق بخیر نیست  
 که در زکوة مال ذکر شد و احوط عالم **باب چهارم**  
 در خیرات و در آن چند مفصلات **فصل اول**  
 در بیان چیزهای نیست که حرام یا باغی نیست بگوید  
 و آن هفت چیز است علی المشور و اول مالی است که آن



حرب در جهاد با ایشان بدست بیاید اجماع نماند  
 عسکر جمع نموده باشند یا نه که برده باشد یا بسیار  
 انجمله منکلات باشد یا نه مثل ادا شدن کذا نفا  
 گرفتن یا مشورت علی الشهور و اعم از اینکه بقهر و قلیه  
 گرفته شده باشد یا بغیر آن مثل سرقت و اینها در  
 صودیت که جنگ با کفار باذن بنی یا وصی یا  
 و اما هرگاه بدو اذن باشد حشربان تعلق نمی  
 گیرد بلکه انافعال است و جمیع الحاق کرده اند جهاد  
 با کفار جهاد با مخالفین را و ان احوط است بقیم  
 معادن است مثل طلا و نقره و بیامنت و زر و برنج  
 مخزنهاستیم کجاست و ان مال است که ذخیره شده  
 باشد در دین و دنیا و جهاد هر چه باشد که اندر دنیا  
 برده

برده بیامند بقواصی بخیر ادباج مکاسب است  
 از تجارت و صناعات و مذاعات شکر و منیات  
 که ذی حریه باشد از مسلم هفتم حلال مخلوط  
 چهارم است که متبر نباشد صاحب حرام و نه مال  
 بنابر شهود میانه احباب **فصل در شرایط**  
 گرفتن حشربان هر یک از هفت چیز می که ذکر شد  
 بلکه شرایط در قسم اول اینکه ان مال غصب  
 باشد از شخص مسلمانی یا از کسب ان معاخذیر بود  
 باشد و در قدر قیم بر وجه مقدون اخراجات که در امر  
 مثل کذب و کذا حشربان و صان نمودن و فحش و چه  
 بعد از وضع اخراجات مزبوره آنچه باقی ماند بقدر  
 بیت شغال شرعاً ان طلا برسد یا نه بنابر احوط

در قسم شرط است اینکه اگر طلا و نقره بوده باشد  
 برسد بمقتدا رضاب و ان مضاب طلا و نقره است  
 و اگر غیر طلا و نقره باشد پس معتبر در سید میقات است  
 بمقتدا رضاب مذکور و شرط است در جهاد اینکه  
 قیمت آن کمتر از یک دینار شرعی نباشد و اینکه بر وجه  
 در باب بدست آمده باشد بلی تعلق میگیرد حشربان  
 انایم مقدار بعنوان منافع مکاسب و دیگران که  
 زیاده از خرج سال خود و عیال خود بوده باشد  
 چه عیال و احیل لغفره و چه غیر آن بشرط ان که عیال  
 ان در عیال حرام نبوده باشد و هرگاه کمتر از خرج  
 مقدون آنچه مناسب احوال است حشربان ماند  
 لازم است و هرگاه زیاده از آنچه مناسب احوال  
 احوط

احوط اینست که حشربان باید بدو داخل داخل اخراجات  
 سال اخراجات بشمار و هدیه و آنچه ظاهر آن را میگیرد  
 بقهر و غلبه و از حقوق لازم مثل بند و کفان  
 و مانند آن مثل حج واجب چه در سالیکه منفعت  
 حاصل شده است واجب شده باشد و چه پیش از آن  
 هر چند در سال پیش آنکه از دست بکشد و کذا در  
 حج بوده و بعد از آنکه در ترک نموده باشد و از جمله  
 اخراجات سال است اما مقدون قرصی که از بدو او  
 حاصل شده باشد چه محتاج بان قرص چنانچه لازم  
 بوده باشد و چه نباشد و چه در آن حین تا در  
 ان بوده باشد یا نه و آنچه از برای حشربان عیال  
 سوار و فلاح و کثیر و خانه و اسب و انانچه بران



محتاج است و صدقات و خیرات و مبرات و حج و عتق  
 و زیارات و مانند این محسوب آن مؤنه اخراج  
 سال و هرگاه مالی را اوقفت شود یا خزان برای او  
 دارد شود آن مؤنه محسوب نخواهد بود علی الاحوط  
 و الا قوی و هرگاه آن برای او مالی باشد که خسارت  
 باشد مثل مال مورد وثق و موهوب بنابر مشهور  
 و ضحاک و منفعتی بنابر برای او بجز رسد یا با یا بخر یا  
 سال را زان مالی که خسارت ندارد موصوفه نماید یا از  
 حاصله یا از هر دو بالنسبه در هر یک از اقسام آن  
 قبول است و احوط قبول و اقل است و مراد ببال در این مقام  
 سال هلاکت است تحقق میشود بتمام شدن ماه و دانستن  
 اگر چه در وسط سال عربی بوده باشد و ابتداء آن بتکلیف  
 حاصل

حصول منفعت است لکن ابتداء شروع در کسب احوط است  
 و احوط اخراج قبل است از جمیع منافع حاصله از ابتداء  
 سال شروع در کسب تا آخر سال بعد از وضع مؤنه  
 سال و در این قسم رسیدن زاید از مؤنه سال بعد از  
 تضایف و کذا شئ سال برای آن معتبر نیست و لکن تا آخر  
 تا آخر سال جایز است و در اقسام دیگر تا آخر میز بود  
 جایز نیست و شرط است در قسم هفتم معلوم بودن  
 مقدور و مالک آن پس اگر مالک و مقدور مال حرام  
 معلوم باشد جزایه مال تعلقی نمیکرد بلکه باید آنرا  
 تا مالک خود برساند و مثل آن است در تعلقی که غیر  
 خمس بدان هرگاه مقدور را بداند و مالک آن را نداند  
 که کسب چه بعد از مایوش شدن از معلوم گردیدن

مالک یا بداند مال را از جانب صاحبان تصدق نماید یا  
 هر که خواهد از فقرا یا بر مشهور اعم از اینکه بابت  
 بدهد یا بخواهد چه سالی جز از جمیع مال باشد  
 چه کمتر و چه بیشتر و بعد از جدا کردن آن را بازن  
 حاکم شروع از مال خود خودی تواند تصدق نماید  
 و حاجت باذن مجتهد یا بداند یا و نیست لکن اجتناب  
 در امثال مقام مطلوبیت فاکمال مال را بداند و مقدور  
 حرام مختلط را بداند و جری از برای اختلاص  
 شده است و بهتر بر این افراد منی مؤذن مالک است  
 بجز و بجزان و نقل **تیم** در بیان کیفیت تقسیم خمس  
 صرف آن و شرایط کسب آن که خمس یا ایشان می دهند  
 بخوان بدانکه خمس تقسیم بشش قسمت میشود سه سهم  
 دو سهم

دو سهم و یک سهم متعلق حضرت صاحب الامر فی ظهور است  
 و سه سهم دیگر از یتیمان و فقران و راه کذب است  
 که ایشان را ابن ابی عمیر گویند و واجب است بدان  
 بخوبی که در ذکوة گذشت از مالک یا وکیل یا وصی  
 آن مکرر در عرض آن از مینوی که از مسلمان بخرد  
 اگر چه در آن نیز احوط است و شرط است در آن  
 طایفه اینکه اثنی عشری باشد و هم چنین شرط است  
 که از جانب پدر نسبت ایشان بعد از طلب که حد  
 چهار است شش شود و شرط است در تقسیم فقر و بخت  
 علی المشهود و در این التیلا در بدلی که خمس می گیرد  
 و وجوب است قیمت مؤذن بر سه طایفه مزبوره  
 لکن تقید آن واجب نیست و لازم نیست رسانیدن سهم



از این سه سهم را به شخص یا شخص هر طایفه بلکه  
جایز است علی المشوفا کفاد و ساینده هر یک از  
این سه سهم بیک شخص یا شخص هر طایفه و احوط  
اینست که نه یاده از مؤنه یکال بقدر سادات و  
اینام ایشان بدهند و هرگاه مؤنه بعض سال را  
داشته باشد مؤنه بقیه سال را زیاده بدهند و جایز  
نیست بابت السیل سادات زیاده از مقدار حاجت  
دادن و ابتدا سال در ایام مقام از عین دارن محتاج  
و احوط است حتی در رج مالی که خسروا باشد مثل  
مالی که خسروا داده شده باشد و مثلاً در و صبه  
و هدیه بنا بر شهود بلکه بعضی نمایند بوجوب حتی  
رج حاصل اگر چه مؤنه اخراج حتی نگه باشد مثلاً اینکه  
نخاوند

تجارت کرد و از آن رجی حاصل شد و از آن رجی  
دیگر حاصل شد و اجب است حتی رج اول و رج ثان  
بعد از وضع مؤنه سال و شهود اینست که مؤنه  
نیست در وجوب حتی در بیان حال حضور امام م  
حال غیبت آن و نه در بیان سهم امام و غیر امام  
و جماعت از علماء نمایند ببقط سهم امام م در زمان  
غیبت و بعضی دیگر نمایند ببقط حتی در زمان  
غیبت مسلم و این قول ضعیف است و احوط قول اول است  
و ظاهر جواز و ساینده مالک است سهم غیر امام را با این  
ان و ما سهم امام اگر چه در جواز آن نیست و جمیع غیر  
بعید لکن احوط و در هر دو صورت اینست که بجهت  
عادل داده شود که عمر آن برساند و جایز است

که سهم امام م در زمان غیبت محتاج به ان سادات داده  
شود و اگر ممکن نباشد و ساینده بجهت جواز است که  
مزد مالک آن دوران مصرف نماید **باب پنجم**  
**در وصوم است و ان عبارت است از مالک محض**  
**چنانچه باید در آن چند مقصودات مقرر اول**  
در شرایط روزه است بدانکه شرط است در وجوب  
روزه بلوغ و عقل و نبودن در سفری که باعث قصر  
نماند میشود و سال بودن از ناضی و بیماری و هر  
گونه ضعیفی که بترسد شخص بسبب آن بر نفس مختری  
یا عرض مختری چه معلوم باشد آن ضرر و چه مظن  
بلکه اعمی بطلان روزه است با حوق از ضرر پدید  
شدن یا زیاده شدن یا طول کشیدن آن و غیر آن از  
ضررهای

ضررهای دیگر که عاده محتمل آنها نمیتوان کرد  
و همچنین شرط است سالم بودن از حیض و نفاس  
پهرستی که غالباً بر حواس شده باشد و صحت روزه  
مشرط است علق و بل و چنانچه غیر از بلوغ مذکور شد  
با بیان و اسلام و بقا بلیت داشتن آن زمان از برای  
روزه پس قلع میشود روزه در عید رمضان یا  
عید قربان و هم چنین روزه غیر رمضان در ماه  
و محصل از آن برای روزه و قلم و کثیر و بعدم نفی  
پدر و مادر در روزه مندرج خصوصاً با ناله  
ایشان و عیدیت منبت چنانچه سابقاً ذکر شد و  
احوط مشروط بودن صحت روزه صحبات بفرغ  
داده مکلف از تقاضا ماه رمضان بلکه غیر آن نیز مثل

باید  
مصدور



کفایت و مخول آن قضا اینست باشد پس واجب نیست  
روزه بویع یا بایع و نه بر دیوانه در ایام دیوانگی  
بلی اگر بعضی اندوزها دیوانه نباشد در آن روزها  
روزه بیا و اجابت و نه بر مریم یا کسیکه بر  
انضد بر نفس یا عرض بختری یا از لطف شدن چیزی  
و بخوان چنانچه مذکور شد و نه زن بهر حاجتی  
و نه نیکه حلقه نقاسی بیند و نه بر مسافر و غیر  
مذکور و صحیح است روزه از طفل نابالغ و از دیوانه  
در ایام افاته و از مستحاضه هرگاه بعد بیا و بدایخه  
را که بر او مستانهای روز و شب و از مسافر  
در سه بعد بدل هدی و هیچکس روزه بدیده  
گاه بیرون رفته باشد آن عرفات پیش از غروب نشاء  
عمر

عمدا و در روزی که نذر کرده باشد که نمائند آن را  
در سفر و حضر و اما در روزی که در سفر بر قتل  
بکراهت قضا است مگر در سه روز در مدینه و یثرب  
حاجت و از صاحبان این اعلا در روزی که بخوابد  
بعد مکران سافری که جاهل مثل باشد در تمام  
وقت و ناسی مثل جاهل نیست در معن و در بود  
و اگر طفل و کافر از زوال بالغ و مسلمان شود واجب  
بر ایشان روزه آن روزی که لا حول و هیچ نیست  
حال دیوانه و بهوش اگر افاته قبل از زوال آن  
برای آنها حاصل شود و اما مریم و مسافر و بلی و غیر  
ظهر دفع عذاب ایشان بشود و افطار بخورد یا  
تمام نمایند روزه را و اگر پیش از آن افطار نخورد  
باشند

نه فحی است روزه بر ایشان نه صحیح و هرگاه از  
برای مریم و مسافر و دانا ای روزه در حال  
شود پس بر این افطار نماید در هر وقت از روزی که  
بوده باشد و مسافر هرگاه پیش از ظهر بر او رود  
و اگر بر او رود بعد از ظهر واجب است که روزه را تمام  
نماید و مرد پیر و زن پیر هرگاه از روزه کوفت  
علیه شوند یعنی نتوانند روزه بگیرند افطار نمایند  
چه معتدل باشند و نه بر ایشان وجه متعذر کن  
در صورت تعذر واجب است بر ایشان صدق نمودن  
از هر روزی عدی از طعام و هر چه است حکم کسی  
صاحب در ریت که سیراب نشود مستانها بخورد  
را ترک نماید در تمام روز و احوط صدق است  
هرگاه

و هرگاه بعد از آن ممکن شود روزه گرفتن از برای ایشان  
واجب است بر ایشان قضای آن روزه بنا بر مشهور  
**مقتل و در بیان حقیقت روزه است و در آن چند**  
**مطلب است** **مطلب اول** در میان روزه بدانکه اول وقت  
روزه طلوع خورشید است و آخر وقت آن اول غروب  
و باید ترک <sup>نماید</sup> بخوردن و اول وقت آن امور است که مذکور  
خواهد شد مگر جامه که پیش از صحیح باید ترک شود  
هرگاه وقت و رعایت برای آن عمل جانی نداشته  
باشد **مطلب دوم** در نیت است و کفایت میکند در آن  
قصد نمودن روزه من برای الله و باید معین نماید  
روزه را هرگاه معین نباشد و ترک آن باطل میشود  
روزه چه بعد باشد یا پیش از آن مگر در بعضی از صورتها

مقتل و در

مطلب است

مطلب دوم



یوم النکاح چنانچه خواهد آمد بر کنایت می کند و نیست  
 و روزه ماه رمضان اینکه اساک می کند از چند چیز یک  
 خواهد آمد و نیز بر الله بدون احتیاج بقصد و <sup>تعمد</sup> حقیقت  
 آن بر هر توره چند تعیین احوط است و همچنین حکم در نزد  
 معین و مانند آن مثل عهد و قسم و استیجار علی <sup>حق</sup>  
 و اما کنایات و نیز مطلق و روزه مند و بپوشیدن  
 اقوی اعتبار تعیین است و در آنها باید بپوشیدن با اول جزو  
 از روزه محقق باشد اگر چه در تمام شب نیست خوردن  
 جایز است و اگر ترک نماید بپوشیدن و بعد از آن داخل صبح شود  
 روزه او صحیح است و بر او واجب است قضا و هم چنین  
 کفایت علی الاحوط و باطل می شود بپوشیدن بپوشیدن  
 بعد از آن و پیش از صبح اینها در حال <sup>احوط</sup> است  
 و اما در حال

و اما در حال اضطرار شدن است و اینکه آن روز روزه  
 اول ماه رمضان است شکی با فراموشی خوردن آن پس  
 نیست تا ظهر یا بپوشیدن و اگر وقت دیگر باید بپوشیدن  
 نماید و الا روزه او باطل است و هم چنین غرض روزه  
 واجب معین جایز است بپوشیدن بپوشیدن بپوشیدن  
 تا وقت زوال اگر فعل ساقی بعد از نماز روزه باشد یا  
 روزه صحیح یا قرب جواز نیست خوردن است  
 تا غروب انساب و هرگاه جاهل باشد بداند که ماه  
 رمضان مثل یوم النکاح روزه آن روز کنایت آن روزه  
 رمضان می کند مطلب چهارم در بیان آنچه از آن اساک <sup>باید</sup>  
 بپوشیدن خوردن بپوشیدن روزه و در آن مانده و روزه  
 مان چند چیز است اول و روزه خوردن و نشاندن

که هر یک از آنها روزه را باطل می کند و هم موجب قضا  
 می گماند می شود چه ماکول و مشروب عادی باشد  
 مثل نان و آب و چه غیر عادی مثل خاک و سنگ <sup>و نیز</sup>  
 و عصا و درخت و هم چنین فرقی نیست میان اکل  
 شرب بطریق متعارف و غیر متعارف مثل بلعیدن  
 مبالغه می کند روزه را می کند اکثر <sup>تشکی</sup> می خورد  
 و غیر آن هم چنین جایز است طعام می خورد طعام طفل و <sup>نان</sup>  
 و نان و در حلقه مرغ و کبوتر و حیوان خوردن از درها  
 و چیدن غل اش و امثال آن ما را می که عدا چیزی  
 و نیز در ماکر بلعیدن چیزی در این موضع حلقه او  
 و زور و در روزه او باطل می شود و جایز است مواک  
 کردن چه بپوشیدن و چه بپوشیدن بلکه سنت است <sup>مطم</sup>  
 و معدوم

و معروف بین اصحاب جوان می خفتن کردن است انباشتن  
 روزه دارد هر چند بجهت غیر روزه باشد و هر چند بجهت  
 خنک شدن باشد و او فسد ترک می خفتن است و در غیر  
 و در دایمی و اندک است که آب در هنر احباب می خفتن  
 و نیز در نا اینکه سد و فله آب در هنر به پندارد  
سیم جماع است <sup>کرم</sup> مطلقا چه در قبل و چه در در بر چپ <sup>ح</sup>  
 و چه در در و چه در سایر حیوانات و چه در فاعل  
 در مفعول چه اثرال بود و چه نشود بان باطل می شود  
 روزه و واجب می شود قضا و کفایت بپوشیدن در  
 روز روزه معذور روزه نیست حیوان کذب بر خدا و  
 رسول و امته که مبطّل روزه و موجب کفایت است  
 بنا بر احوط و این در صورتیست که با اعتقاد بکذب <sup>بگوید</sup>



نیت دهد و با اعتقاد نداشته باشد باینکه کذب است  
 نیت هر چند در واقع کذب باشد بیچ <sup>البته</sup> اتماس در  
 و اتماس است در روز و در شب و شهر و دریا و نایل  
 بحر و میان اینست که فعلان عمل مفید روز و  
 موجب قضا بلکه موجب کفای است نیز و ان احوط  
 و نیز لا احتیاط در آن سزاوار نیست و حاصل میشود  
 اتماس بفر و جرمی در نیت در اب بلکه بفر و جرمی <sup>سزاوار</sup>  
 در اب هر چند بدین باوصی سزاوار بیرون باشد و وقت  
 نیت در حکم ملک و میانه مد و بودن منافذ سزاوار  
 آن وقت در میان روز و واجب و محبت و فتنه در دنیا اینکه  
 یکصد سزاوار در نیت و فرجه یا بشود بیکر آنکه  
 خبر اخیره و اسرار داخل در اب نماید که مجمع در کمال  
 مدبر

در نیت اب سزاوار که در ایضا نیست نه حمل خواهد بود  
 نه مضد و مچنین است هرگاه اتماس نماید سزاوار  
 در نیت عباد است باید بدین بلکه محال و احوط و ان  
 موجب قضا و کفای است چنانچه در حال باشد مثل  
 اند و چنانچه در نیت حمل باشد مثل خال که چنانچه در  
 برساند وجه باعث رسیدن آن شود مثل ایستادن  
 در موضع عباد و محافظت نکردن آن را از خورد و هرگاه  
 محافظت خوردن آن مورد و بعد ظاهر شد که غبار داخل  
 شده است بر او چیزی نیست و چیزی از متاخر بر عمل الحاق  
 نموده اند بعباد در حکم مد و در عباد و امان  
 احوط بلکه اتماس است مختار حقنه کردن بر چیزی است  
 که مایع یا شد عمل متعود بر آن صاحب و بعضی جایز <sup>دانش</sup> اند

حقیقت مندرج چیزهای جامد را مثل ثانی که استقامت  
 میشود و ان بی عین و لکن احتیاط در نیت آن تأیید  
 و مطلوبیت مختار فکر کردن است از روی عمد و نیت  
 و عله و جرم بودن و مرتب شدن عقاب بر آن <sup>جسم</sup>  
 قضا است بلکه بعضی از عمل موجب کفای نیز دانسته  
 و بدون اختیار ضرری ندارد و اگر غذا یا آب بیرون <sup>اند</sup>  
 و بعضی از من برسد باید آن را بریزد و اگر متعارف و  
 برزد قضا بلکه کفای نیز بر او واجب است علی الاحوط  
قلم بیرون آوردن نیت با ستمنا بدست یا ملامه  
 خوردن یا بوسیدن یا ملاعبه کردن یا خواسته ها را کارها  
 که سبب بیرون آمدن من میشود عاده هر چند قضا <sup>ل</sup>  
 بان نداشته باشد و هر چند عاده او بیرون آمدن  
 من بایست

خبرات با ستمنا بدست یا بملامه خوردن یا بوسیدن  
 یا ملاعبه کردن یا خواسته ها را کارها یا بملامه  
 بیرون آمدن من میشود عاده هر چند قضا <sup>ل</sup>  
 بان نداشته باشد و هر چند عاده او بیرون آمدن  
 من بایست اما ان نیت باشد و اگر یکی از این کارها  
 قضا <sup>ل</sup> نیت من داشته باشد و من بیرون نیاید  
 آن قصد مفید روز و نیت است لیکن مرتکب فعل  
 حرامی شده است و اگر خارج شود من بجاه و عذر  
 پس اگر قصد او نیت باشد یا عاده او خارج من باشد  
 قضا و کفای بر او واجب است و اگر نه چنین است  
 بعضی گفته اند که قضا و کفای بر او واجب نیست  
 و لکن نظر بخلافی نقوض وارده در مقام نیت



فاست شدن دونه هر گاه که باعث انزال من شود  
 اگر چه بگوشت دادن بعد از سخن زن و قبضه جماع  
 نمودن و وضو نبوده باشد و هم باقی ماندن بر جنب است  
 است بهر محذ که حاصل شود از روی عمد تا طلوع فجر  
 بنا بر مشهور میان علماء و بعضی ارباب جماع بر آن مؤید  
 و آن در ثواب و عقاب بلکه در قضای آن نیز حرام و مستند  
 دونه و عیب قضای و کنایه است و در سایر اقسام  
 دونه چنین نیست هر چند لحوط و در آنها نیز اجتناب است  
 حتی در دونه صحیح و مثل بقای بر جنابت است بقای  
 بر حیض و نفاس و استحاضه بنا بر قوی و ظاهر توقف  
 نداشتن صحت روزه است بر غسل مس میت و در حکم  
 بقاء بر جنابت است بخوری که ذکر شد خورامیدن جنب بقصد  
 غسل

غسل نکردن و هر گاه بخوابد با قصد غسل و بیدار  
 نشود تا صبح چیزی بر او نیفتد و هر گاه بخوابد با عدم  
 قصد غسل هم از آنکه متردد باشد یا غافل باشد از  
 غسل یا آن جنابت یا از روزه و از احوط اتمام روزه  
 و قضای آنست اگر چه قول بعدم وجوب قضا حال آن  
 قریب نیست و هر گاه بخوابد بعد از خوابیکه پیش از آن  
 حجب شده است و بیدار نشود تا صبح قضا بر او واجب  
 اگر چه قصد غسل داشته باشد و جمعی گفته اند در این صورت  
 لازم ندانسته اند و آن مشکل است زیرا که ظاهر در هر دو  
 آنست و این خواب و خواب پیش از آن هیچیک حرام نیست  
 مگر در صورتیکه احوط بیدار شدن ندهد یا آنکه خور  
 داشته باشد که بیدار نشود علی الاحوط و این تفصیل

در خواب سیم نیز بعید نیست و احتیاط ترک خواب  
 دیم و سیم است مطلقا و اگر بخوابد در دفعه سیم  
 هر چند عازم بر غسل کردن باشد و غسل در شب  
 انا و فون شود قضا و کفاره بر او لازم است و اگر  
 انبرای حیض و وضو غسل نکرد نشود تیمم نماید و  
 ظاهر این مع باقی ماندن بر ایست تیمم است تا طلوع  
 فجر مگر در صورتیکه از تجدید آن پیش از آنکه  
 صبح طالع شود **مطلب چهارم** در بیان اینست که آنچه  
 مذکور کردید که روزه باطل می نماید در صورتیکه  
 که بعد از روزه صیام از آن روی عمد و اختیار و بیک  
 پس هر گاه از روی فراموشی و نسیان یکی از امور  
 مذکور از آن سرزدند روزه او باطل نمیشود و هر گاه

بیدار کند و روزه است و لکن فراموش کرده باشد چیزی  
 روزه را باطل میکند و از احوط آنست که در خواب  
 روزه آنست اگر آفتی نباشد و همچنین باطل نمیشود  
 روزه هر گاه بدوین قصد وارد شود یکی از امور مذکور  
 از آن صادر شود مثلا آنکه پشه یا مکی پرواز نماید  
 و در حلقه و داخل شود مگر در یاد داخل شود و غفلت  
 در حلقه و در جاییکه اجتناب از آن ممکن نباشد و هم  
 هر گاه بیفتد در حلقه و چیزی را در دهان چسبند  
 او را با نظر از خوردن اجبار نمایند و نقد برینستند  
 که بی اختیار و بی قصدات مغفرت باطل و اگر  
 از آن بزرگتر باشد بر سرزدند در دهان بفراموشی یا عیال  
 یا برادران دینی او و ترساننده قدرت بر آن



خود داشته باشد و قریب نیز شهادت بدهد که  
 اگر افطار نکند چنان حرام شد و با قصد و اختیار  
 انحراف از او صادر شود روزه او باطل است و قضا  
 بر او واجب است و مثل اینست نیت از خالی و  
 اگر شک داشت بر باشد یا نه یک چیز روزه را باطل  
 می کند یا نه مثل آنکه جهالت و جهل می شود او را  
 فهمیدن حکم آن یا مفید است و دست و میچهد  
 بپرسد و اجابت بر او احتیاط موزون با مساکرت  
 ازان چیز و هرگاه در عرض مذکور مالک ازان  
 چیز متوجه پس ظاهر و جوب قضا بلکه نذر کفایت  
 بر او اما جاهل مسئله پس اگر مقصود احتیاط بلکه  
 اقوی و جوب قضا و کفایت است بر او اگر چه معتقد است  
 بر امتضا

بر او قضا و کفایت لازم نیست مطلب چهارم در نیت افطار  
 چند است که مفطر را با وجود این است که با قضا حرام  
 و لکن موجب قضا و نذر نه بنهای پیشوندان از جمله  
 افطار نمودن پیش از نیت خوردن از این که صحیح طاعت  
 شده است یا نه که نیت بر بطلوع صحیح نموده است  
 افطار از برای وجایز است و لکن هرگاه بعد معلوم  
 شود که صحیح بوده است باید روزه آن روز را قضا  
 نماید و هرگاه بعضی خورد و چنان یافت که صحیح طاعت  
 نشده است و مرکب فعل مفطر شد و بعد معلوم  
 که هنگام نیت صحیح طاعت بوده و قضا و کفایت هیچکدام  
 بر او لازم نیست و بعضی بطریق نیت خوردن اندر حکم  
 مذکور کسی که نذر است بر نیت نداشتن باشد مثل جوی

و ان مکالات و حکم بخت روزه در صورتی نذر  
 نیت ماه رمضان و روزه واجب معین است  
 نه غیر آن و از آنجمله افطار نمودن است بلیغ  
 کردن بقول شخصی که جز دهد که صحیح طاعت نشد است  
 پس بان واسطه مرکب شود فعل مفطر را و بعد  
 معلوم شود که نذر صحیح طاعت بوده که نذر  
 صورت نیز قضا بر او واجب است و از آنجمله است  
 هرگاه کسی امر جز دهد بطلوع صحیح و او کان کند که  
 دروغ بگوید یا آنکه عجز بر میکند و بعد صدق  
 او معلوم شود پس قضا بر او واجب مطلب پنجم  
 جایز نیست افطار نمودن روزه واجب معین را  
 مثل روزه ماه رمضان و چه چنین است نذر معین  
 و قضا

و قضاء ماه رمضان هرگاه وقت آن مصیوق  
 بلکه در بعضی از آنها واجب میشود کفایت مثل روزه  
 ماه رمضان و مثل روزه نذر معین و مثل  
 ماه رمضان در صورت مذکور بنابر مشهور  
 احوط است و اما در غیر معین پس جایز است افطار  
 نمودن از پیش از نذر مطلقا و بعد از نذر اگر  
 افطار در غیر قضا ماه رمضان و نذر حرام است  
 مطلقا بحرمت مشهور بین اصحاب و جویز مطلب ششم  
 نیز در نذر و مکروه پیشوند کفایت و نذر شده  
 موجب آن اگر نذر شود در روزه یا در ایام مقدس  
 بلا خلاف بین العلماء و در ایام و احاطه نذر است  
 و هرگاه مردی زن خود را اگر نذر نماید بر حرام و هرگز



عقبت

باشند واجب است دو کفانه بران اگرند اطاعت او  
 نکند و اگر اطاعت نماید از این پس هر یک يك کفانه  
 واجب میشود **مقتضی** تذکره علامات داخل شدن  
 ماه مبارک رمضان و قضا و روزه واجب است  
 کفانه افطار روزه ماه رمضان و در آن  
 سه فصل است **فصل اول** در بیان علامات دخول ماه  
 رمضان بدانکه دانسته میشود حضور شهر  
 رمضان بچند چیز بدین هلال هرگاه یقین باشد  
 حاصل شود هر چند دیگری ندیده باشد پس هرگاه  
 دیدان ماه را واجب میشود بر آن روزه چه شهادت او  
**مقتضی** حکم شرع باشد و چه نباشد و بگذشتن سی روز  
 از هلال ماه شعبان که دلائل سودت روزه واجب میشود  
 هر چند

هر چند ماه رمضان دیده نشود چنانچه معلوم میشود  
 حضور ماه شوال بگذشتن سی روز از هلال ماه  
 رمضان و شیاع باینکه جمعی بگویند که ماه دارند  
 بشو طیکه از قول ایشان علم حاصل شود و بشهادت  
 دو نفر عادل که شهادت دهند بدین ماه هرگاه  
 در وصف هلال موافقت باشد و قبول شهادت ایشان  
 موقوف بر حکم حاکم شرع نیست چنانچه دانسته میشود  
 حکم حاکم شرع بر الاقوی **فصل دوم** در قضا  
 روزه واجب است شرط است در واجب شدن قضا  
 بالغ و عقل و اسلام و ایمان پس قضا و روزه واجب  
 بر طفل و دیوانه و پیهوشی که خود سبب بهوشی  
 خود نگردد باشد بنا بر مشهور و هرگاه خود سبب شده

معلوم

باشد قضا نماید بنا بر احوط و بر کافر مکرر در وقت کفانه  
 جماعت صحیح صادر قرار باشد ابط و جوب در آن نمایند  
 و هرگاه در اثنای روز شرايط حاصل شود احوط  
 گرفتن روزه آن روز است و قضا آن روز است  
 هرگاه افطار نمایند و معاصیات قضا روزه بر آن  
 و نقض ابر و معصیاتی که گذشت و بر کسیکه خواب داشته  
 باشد در تمام روز و نیت صوم در شب نکرده باشد  
 و اما هرگاه نیت کرد و خوابید تا مغرب قضا بر او  
 لازم نیست و چنانچه هرگاه بدون نیت صوم بخوابد  
 و قبل از نفل بیدار شود و نیت کند قضا بر او نیز  
 لازم نیست و هرگاه نیت نکند قبل از زوال قضا بر او  
 لازم است و بر کسیکه روزه را فراموش کرده باشد  
 و چنانچه

و چنانچه بر هر کس که ترك کرده باشد روزه را بعد  
 از واجب شدن بر او مکرر در جای که انبای می باشد  
 باشد مثل نقدی بد در مرد پیر و مذکر پیر چنانکه  
 ذکر شد و چنانچه واجبات قضا بر تدریج می باشد  
 و چه فطری و محجبات مولات بلکه ترتیب در آن  
 رجعی روزه مستحب است و می دانند از کسیکه روزه  
 او روزه واجب باشد مگر آنکه قادر بر روزه قضا  
 نباشد مثل مافردان احوط است و وجوب قضا  
 موقوف است بلکه موسع است و معین میشود بخوف  
 فوت و عدم تمکین از قضا و قضا جایز نیست تا چیزی  
 قضا و شهر رمضان تا شهر رمضان دیگر با آنکه در کفر  
 تمکین از قضا نقد تا ماه رمضان بیک قضا بر او لازم نیست



معدود شد

تا ماه رمضان ستم و هكذا و گناه مکرر نمی شود  
بمکرر شدن سالها بنا بر افعی و لذت است بر  
قضاء روزه که از میت خون شده اعلم از اینکه  
مرض موت خون شده باشد یا در غیر آن واعلم  
از اینکه بسبب عذری خون شده باشد یا در غیر  
اعلم از اینکه بسبب عذری خون شده باشد یا در غیر  
مرض یا اینکه عمدتاً کرده باشد بنا بر احوط  
واعلم از اینکه میت پدر باشد یا مادر یا شد بنا  
بر احوط و شهوات است که ولی در اینجا اگر ولد  
میت است و جماعه تأیید شده اند که مراد بولی مطلق  
و است در کور است و آن احوط است و بعضی زن را  
داخل نموده اند و این قول ضعیف است اگر چه  
میت است

دردین بطور بات <sup>و خوب</sup> فصل سیم در کفایت است کفایت  
افکار معنی ماه رمضان یکی از سه چیز است  
الذکر در بند و طرح در راه خدا یا اطعام مسکین  
مسکین یا روزه گرفتن دو ماه و هرگاه بمسکین  
نماید لازم است بر او هر سه چیز بنا بر حوط و اوقاف  
و سایر کمالات را با تفضیل در کشف الاسرار مذکور  
کرده ایم و الله اعلم بالصواب تدقیق الذیاع  
منه سید هدی الشافعی بابت ثالث شهر ذی الحجه الحرام  
محمد محمدی

من المبداء الى التمام  
بالسهم اصله  
نظا الى محمد بن محمد بن

از ماه رمضان قبل که در محرمی شد از عید  
الیکو روزی و در ماه ذی القعدة در ماه رمضان  
که در شهر









